



بمناسبت اول ماه مه

صفحه ۲

همبستگی با زندانیان سیاسی فلسطینی

صفحه ۲



در این شماره می خوانید:

- کارگران در این انتخابات کاندیدایی که بتوانند به او رای دهند، ندارند - صفحه ۵
- رئیس، کپی مخدوش احمدی نژاد - صفحه ۶
- اعتلای جنبش کارگری علیه جبهه سرمایه در ایران - صفحه ۷
- وداع با قطب - صفحه ۸
- ایجاد تشکل‌های زنان بر پایه‌ی مشکلات معیشتی - صفحه ۹
- چپ و معضل انتخابات - صفحه ۱۰
- تصویر ناتمام جشن اول ماه ۱۳۶۰ میدان آزادی! - صفحه ۱۶
- گذشته و حال ایران: چرا تاریخ چپ ایران پاک شده است؟ - صفحه ۱۸

مناسبت اول ماه مه

همبستگی، سازمانیابی و مشارکت در امور سیاسی راه مقابله با سیاست‌های ضدکارگری است

کارگران و زحمتکشان!

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز همبستگی جهانی کارگر را به شما کارگران و زحمتکشان و به نیروهای مدافع آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم صمیمانه شادباش می‌گوئیم. امیدواریم شما بتوانید امسال از سد موانع دولتی عبور کنید و روز کارگر را مانند کارگران سایر کشورها با برگزاری تظاهرات و تجمع‌ها و طرح مطالباتان به خوبی برگزار کنید.

برگزاری روز جهانی کارگر حق شهروندی شماست. در قانون کار روز کارگر تعطیل است و هم از این رو کارفرمایان و دولت حق ندارند مانع تعطیلی و برگزاری این مراسم شوند و یا کارگران را بخاطر آن مجازات و تحت پیگرد قرار دهند. آمدن به خیابان و برگزاری تظاهرات حق کارگران است. بدون مخالفت و تظاهرات با سیاست‌ها و اقداماتی که موجب بیکاری، از بین رفتن امنیت شغلی، ثابت نگاه داشتن دستمزدها زیر خط فقر، سرکوب سندیکاها، زندانی کردن فعالان کارگری، تبعیض جنسیتی، نبود ایمنی و بهداشت محیط‌های کار که سالانه جان هزاران تن را می‌گیرد، دولت و سرمایه‌داران عقب نخواهند نشست.

در سال گذشته اعتراضات و اعتصابات شما و سایر مزدبگیران از نظر کمی و کیفی رشد چشمگیری داشت. وسعت و کیفیت اعتراضات چنان بود که مانع اجرای بخشی از سیاست‌های ضدکارگری جمهوری اسلامی شد و در مواردی نیز موجب عقب‌نشینی دولت روحانی گردید. با این حال پراکندگی اعتراضات مانع از ثمربخشی بیشتر دست آوردها است.

شما در سال گذشته در پرتو همبستگی توانستید، تلاش دولت، مجلس و سازمان‌های کارفرمایی برای از میان برداشتن مواد حمایتی قانون کار را خنثی کنید، روند تصویب لایحه ضدکارگری "اصلاح قانون کار" در مجلس را که از حمایت همه جریان‌های حکومتی، کارفرمایان و بطور کلی احزاب مدافع مناسبات سرمایه‌داری لجام گسیخته قرار داشت را متوقف کنید. شما می‌توانید با همبستگی و تشکل‌یابی که رمز موفقیت شماست، تعرض گستاخانه دولت و جریان‌های مختلف سرمایه‌داری به حقوق و دست‌آوردهای مبارزاتی و تاریخی جنبش کارگری را درهم بشکنید. کما اینکه نسل‌های پیشین کارگری در مقاطع مختلف موفق به انجام این کار شدند.

اهمیت دارد که برای اجرای مواد حمایتی قانون کار و تغییر موادی از آن که مغایر حقوق کارگر و استانداردهای شناخته شده بین‌المللی و مخدوش‌کننده حقوق انسانی، شهروندی و سندیکایی کارگران است، مبارزه ادامه یابد. قانون کار باید حامی حقوق کارگر باشد و از حقوق کارگر در مقابل تعدی و زورگویی کارفرمایان حراست کند.

در پایان سال ۹۵ به رغم افزایش هزینه‌های ماهانه خانوار شهری به ۴ میلیون تومان و تعیین کف این هزینه‌ها در شورای عالی کار به مبلغ ۲،۵ میلیون تومان و پیش‌بینی افزایش تورم در سال ۹۶ توسط اقتصاددانان، اما در نهایت شورای عالی کار تنها با افزایش ۱۴،۵ درصد به دستمزد کارگران موافقت کرد. همین مقدار افزایش ناچیز هم بر اثر تظاهرات متعدد صورت گرفت که به شکل نسبتاً هماهنگ و هم‌زمان توسط کارگران، معلمان و بازنشستگان در اسفند ماه برگزار شد. دولت و سازمان‌های کارفرمایی در حالی به بهانه بالا رفتن هزینه تولید با افزایش دستمزدهای زیر خط فقر مخالفت می‌ورزند، که میانگین سهم دستمزد کار در قیمت تمام‌شده کالا به طور متوسط حدود ۷،۵ درصد است. دستمزد کارگران در کشوری مانند ترکیه بیش از دو برابر دستمزد در ایران است. در یونان و پرتغال بحران زده دستمزد کارگران، چهار برابر ایران است. توجه‌های دولت و سازمان‌های کارفرمایی برای افزایش اندک دستمزد کارگران و زیر خط فقر نگهداشتن آن، نادرست و فریبکارانه است. لازم است هم‌چنان برای افزایش دستمزد مبارزه کرد.

در سال گذشته عده دیگری از رهبران تشکل‌های کارگری و معلمان به‌خاطر فعالیت‌های سندیکایی و کارگری و دفاع از حق و حقوق کارگران، معلمان و سایر مزدبگیران و عدالت اجتماعی محاکمه و به زندان‌های طولانی محکوم، تعدادی اخراج و عده‌ای به شلاق و پرداخت جریمه نقدی محکوم شدند. این پیگردها غیرقانونی و خلاف حقوق شهروندی و مغایر با الزامات رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی است. و شلاق زدن کارگران یادآور دوران برده‌داری است. ما این‌گونه پیگردها را محکوم می‌کنیم و ضمن اعلام همبستگی با فعالان کارگری و خانواده‌هایشان از همه تلاش‌هایی که تاکنون برای آزادی آن‌ها انجام شده، به ویژه از تلاش‌ها و حمایت‌های بی‌شائبه اتحادیه‌های کارگری کشورهای مختلف که مصداق بارز همبستگی کارگری فرامرزی است، قدرانی می‌کنیم.

سیاست خصوصی‌سازی و واگذاری صنایع و موسسات بزرگ اقتصادی به آفازده‌ها، وابستگان حکومت و نهادهای حکومتی مثل سپاه، به رغم مخالفت‌های کارگران و مدافعان عدالت اجتماعی در سال گذشته تداوم یافت و دولت روحانی بی‌سروصدا موسسات دیگری را زیر عنوان "خصوصی‌سازی" به بهانه مقابله با رکود، ایجاد اشتغال و رونق، به بهای نازل واگذار کرد. اما نتیجه این واگذاری‌ها، تشدید رکود، بیکاری و تعطیلی تعداد زیادی از واحدهای بزرگ صنعتی، اخراج شمار دیگری از کارگران و کارکنان آنها و رونق واردات بود. ادامه خصوصی‌سازی در آموزش و پرورش، بالا رفتن هزینه‌های تحصیلی از یک سو و از سوی دیگر دستمزدهای زیر خط فقر، سبب بازماندن صدها هزار نفر دیگر از فرزندان خانواده‌های کارگری و تهی‌دستان شهر روستا، افزایش شمار کودکان کار و خیابانی و طبقاتی شدن بیشتر آموزش‌گرفته است. به جهت عواقب زیانبار این اقدامات برای جامعه، ما مخالف رانت خواری زیر عنوان خصوصی‌سازی هستیم و هم دوش با کارگران، معلمان، سازمان‌های مدافع حقوق کودکان و سایر عدالت‌خواهان ترقی خواه، برای توقف آن تلاش می‌کنیم. به نظر ما بهبود شرایط معیشتی و اجتماعی کارگران و عموم مزدبگیران، در پرتو مبارزه، همبستگی، سازمانیابی و متشکل شدن در سندیکاها، اتحادیه‌ها و احزاب کارگری و مشارکت‌جویی طبقه کارگر در امور سیاسی و اجتماعی حاصل می‌شود. جمهوری اسلامی با سرکوب احزاب و اتحادیه‌های کارگری و جلوگیری از شرکت مستقلانه احزاب کارگری در انتخابات، راه ورود نمایندگان واقعی کارگران و مزدبگیران را مسدود نموده تا آنان نتوانند وارد مجلس، شوراهای شهر و روستا شوند و حتی در چارچوب این قانون اساسی سراپا تبعیض هم، در قانون‌گذاری، اداره کشور و اداره امور شهرها و روستاها نقش داشته باشند و از حق و حقوق کارگران دفاع کنند. علیه این تبعیضات ویرانگر که سبب ساز، فقر، بیکاری، گرانی، رکود تولیدی، فساد، غارت اموال عمومی، تخریب محیط زیست و افتادن اهرم‌های قدرت به دست افراد فاسد و سودجو شده است باید متحدانه مبارزه کرد و از باز شدن فضای سیاسی، لغو سانسور و برگزاری انتخابات آزاد دفاع نمود.

زنده و گسترده باد همبستگی کارگران ایران

زنده باد اول ماه مه روز همبستگی بین‌المللی کارگران

زنده باد آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کنشگران چپ

۸ اردیبهشت ۱۳۹۶ (۲۸ آوریل ۲۰۱۷)



اعلامیه مشترک

ابراهیم رئیسی جنایتکار است و باید محاکمه و مجازات شود!

ابراهیم رئیسی کاندیدای ریاست جمهوری است و شورای نگهبان او را در لیست چپنشی خود قرار داده است. او از چهره‌های شاخص "هیئت مرگ" است که در سال ۶۷ حکم اعدام هزاران زندانی سیاسی حکم‌دار و به حبس محکوم شده را صادر کرد. سال‌هاست که نام او به عنوان یکی از اعضاء "هیئت مرگ" توسط نیروهای اپوزیسیون و خانواده جانباختگان و آیت‌الله منتظری اعلام شده است. در سال گذشته نوار صحبت آیت‌الله منتظری با هیئت مرگ توسط احمد منتظری منتشر شد. این نوار در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی وسیعاً انعکاس یافت و گروه‌های وسیعی از مردم، اعضای اصلی "هیئت مرگ" از جمله رئیسی را شناختند.

بعد از انتشار نوار، سرکردگان حکومت به دفاع از جنایت هولناک سال ۶۷ برخاستند و علی‌خامنه‌ای ابراهیم رئیسی را به ریاست بزرگ‌ترین نهاد مالی غیردولتی یعنی آستان قدس گماشت. اکنون دستگاه ولایت می‌خواهد او را در مقام ریاست جمهوری بنشانند و قوه مجریه را به یکی از عاملان اصلی و شناخته شده فاجعه ملی بسپارد. این توهینی بزرگ به شعور مردم ایران و جامعه بین‌المللی است.

اکثر سردمداران جمهوری اسلامی یا مستقیماً در کشتارها و جنایت‌ها مشارکت داشته و یا حداقل با آن همراه بوده‌اند. اما در این میان ابراهیم رئیسی کسی است که علاوه بر اپوزیسیون، از درون حکومت نیز نقش او در کشتار ۶۷ افشا شده است و او بدون شرم از اعمال جنایتکارانه خود دفاع می‌کند. نامزدی ابراهیم رئیسی فرصتی را به وجود آورده است که فاجعه ملی بار دیگر به طور وسیع مطرح گردد و ابعاد آن جنایت که به دستور مستقیم آیت‌الله خمینی صورت گرفته است، شکافته شود. "هیئت مرگ" در کشور و در مجامع بین‌المللی معرفی و خواست محاکمه آن‌ها به خواست عمومی تبدیل گردد. سال‌هاست که نجات‌یافتگان از فاجعه ملی و خانواده جانباختگان پیگیرانه به دنبال دادخواهی‌اند. اما این امر مهم به تحقق نپیوسته است. کاندیداتوری رئیسی، کشتار تابستان ۶۷ را در مقابل چشمان مردم ایران و مجامع بین‌المللی قرار می‌دهد. بکوشیم در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها و از هر طریقی که ممکن است نقش او را در کشتار ۶۷ به پرسش اصلی در نشست‌های تبلیغاتی تبدیل نماییم. ابراهیم رئیسی یکی از آیت‌الله‌های مرگ است. جا دارد که از فضای انتخاباتی برای معرفی او به عنوان "آیت‌الله مرگ" بهره گرفته شده و هرچه وسیع‌تر به مردم شناسانده شود.

با انتشار نوار صوتی، سران جمهوری اسلامی مجبور شدند که دست از انکار بردارند و کشتار ۶۷ را بپذیرند. اکنون که این کشتار به اجبار از جانب حکومتگران پذیرفته شده و "هیئت مرگ" معرفی گردیده است، ما به عنوان نیروهائی که صدها تن از اعضاء آن در سال ۶۷ اعدام شده‌اند، همراه با خانواده جانباختگان و نیروهای آزادیخواه، خواستار محاکمه آمران و عاملان فاجعه ملی از جمله ابراهیم رئیسی هستیم.

هیئت هماهنگی سازمان فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کنشگران چپ

۵ اردیبهشت ۱۳۹۶ (۲۵ آوریل ۲۰۱۷)

همبستگی با زندانیان سیاسی فلسطینی



هم زمان با روز جهانی همبستگی با زندانیان فلسطین روز ۱۷ آوریل، یکهزار و پانصد نفر از زندانیان فلسطین در زندانهای اسرائیل به نشانه اعتراض به شرایط زیستی و حقوقیشان

اعتصاب غذایی را شروع کردند که تاریخ پایان آن نامعلوم است. در راس این اعتصاب مروان برفوتی چهره برجسته سازمان آزادیبخش فلسطین قرار دارد که ۱۵ سال است در زندانهای اسرائیل بسر میبرد. اعتصاب کنندگان خواستار پایان دادن به دستگیریهای غیر قانونی و اعمال شکنجه در بازداشتگاهها و ایجاد خدمات درمانی، آزادی ملاقات با خویشاوندان، آزادی زندانیان بیمار، آزادی کودکان زندانی، پایان دادن به نگاه داشتن طولانی مدت زندانیان در سلولهای انفرادی و بالاخره پایان دادن به اعمال آپارتاید حقوقی و قضایی نسبت به فلسطینیان در بند) اسرائیل تنها کشوری است در جهان که دستگیری کودکان زیر چهارده سال را با اتهام جرائم سیاسی قانونی کرده است و هم اکنون صدها کودک پائین چهارده سال در زندانهایش اسیرند.)

مقامات زندان اعلام کرده اند به شدت با اعتصاب کنندگان برخورد خواهند کرد زیرا که اعتصاب غذا امری غیر قانونی است.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) همبستگی خود را با زندانیانی که در اعتصاب غذا هستند اعلام می کند، زندانیان فلسطین با گرسنگی و رنجوری خود به پیکار با بی عدالتی برخاسته اند، ما در کنار آنها هستیم، ما در کنار همه بشریت ترقی خواه اعمال سیاست آپارتاید و نقض حقوق بشر در همه سرزمینهای اشغالی و همه زندانهای اسرائیل را محکوم می کنیم و از مبارزان فلسطین که برای آزادی سرزمینشان و بخاطر ایجاد صلح و دمکراسی در سرزمین اشغال شده شان حمایت می کنیم.

گروه کار حقوق بشر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۷ اردیبهشت ۱۳۹۶ - ۲۷ آوریل ۲۰۱۷

یک دوره ائتلافی دیگر

فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کارآنان

با انتخابات سال ۹۲، و پیروزی حسن روحانی، روند حذف اصلاح طلبان که در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، بعنوان مظهر راست افراطی در آن زمان و مورد عنایت ویژه رهبر نظام، شروع شده بود، نه تنها متوقف گشت بلکه عروجشان بنوعی روند صعودی بخود گرفت. از جمله فاکت های این بازگشت می توانند قبول مسئولیت در دولت یازدهم، آزادی رسانه‌های بیشتر، آسانکاری جهت تشکیل احزاب، امکان تماس بیشتر با خامنه‌ای، و داشتن نماینده پوششی در دور کنونی انتخابات ریاست جمهوری با حضور اسحاق جهانگیری باشد (با این تاکید که کماکان تا این لحظه روحانی نماینده اصلح آنان می باشد).

بدین ترتیب رویای جناح حاکم در نظام که جبهه پایداری نوک تیز این نیزه حمله به اصلاح طلبان و پاکسازی آنان از حاکمیت بود، شکست خورد. تشدید بحران ساختاری دستگاه حاکم که بویژه به بخش اقتصادی هم بشدت سرایت کرد و کل نظام را با خطر فروپاشی و سرنگونی مواجه کرد، آن جنبه‌ای بود که نمی توانست نادیده گرفته شود. در واقع بازگشت اصلاح طلبان به جناح حاکم تحمیل شد و آنان پذیرفتند که بدون آنان شیشه عمر رژیم بسیار شکنجی است. اگرچه خامنه‌ای از پذیرش این واقعیت عیان کماکان آکراه دارد و اخیرا در واکنشی به سخنان کاندیداهای جناح اعتدالیون - اصلاح طلب در اولین مناظره تلویزیونی گفت که اینکه کسانی می گویند با آمدن آنان روند تهدید و حمله نظامی به کشور توقف شده، در اشتباه‌اند (نقل به معنی) ۳۰.

اما مشخصه عروج اصلاح طلبان در بازگشتشان به همراه اعتدالیون است. یعنی آن بخش از اصولگرایان که به اصلاح طلبان متمایل شده‌اند. در واقع بدون اعتدالیون امکان عروج آنان در ساختار قدرت وجود نداشت، همچنانکه بدون اصلاح طلبان هم نه امکان تحول در این بخش از اصولگرایان وجود داشت و نه امکان در دست گرفتن پست ریاست جمهوری توسط آنان. پایه رای دهندگان اصلاح طلبان، کمک شایان توجهی به حسن روحانی کرد.

در دوره بازگشت، اصلی ترین تئوریسین های اصلاح طلب راهکار همکاری با روحانی را تدوین کردند و در اساس خود به پیاده‌نظام او تبدیل شدند. اگرچه در عمل بعد از پیروزی حسن روحانی انتظار آن را داشتند که بیشتر در پست های دولتی سمت بپذیرند و نقش پرننگری در مهمترین ارگان اجرایی، یعنی دولت، ایفا کنند. و همه بیاد داریم گلابه‌هایی که بعدها از جانب بخشی از اصلاح طلبان در این مورد صورت گرفت.

اما تمامی این گلابه‌ها و وضعیت به این منجر نشده است که اصلاح طلبان در انتخابات دوره دوازدهم ریاست جمهوری هم به ایفای همان نقش دوران یازدهم نپردازند، و در این مورد کوتاه بمانند. اینبار هم آنان به ائتلاف با اعتدالیون وفادارند و همچنان حسن روحانی را کاندیدای اصلح خود برمی شمارند.

ولی در جریان اولین مناظره تلویزیونی کاندیداها دیدیم که چطور اسحاق جهانگیری، معاون اول روحانی و کاندیدای پوششی اصلاح طلبان، در مواجهه با فالیباف، نماینده جناح نظامیان و اصولگرایان، درخشید و نسبت به حسن روحانی امتیاز بیشتری به نفع خود جمع کرد.

واقعیت این است که از همان ابتدای خاتمه مناظره اول، این گمان در میان برخی تحلیلگران پدیدار گشت که در صورت ادامه روند کنونی و درخشش بیشتر جهانگیری در دو مناظره باقیمانده، روحانی جای خود را به او بدهد و یا اینکه تغییر نظری در میان اصلاح طلبان صورت بگیرد و با انصراف از پشتیبانی خود از حسن روحانی، اسحاق جهانگیری را به عنوان نماینده اصلح خود معرفی کنند. گمان و حدسی که بلافاصله توسط اصلاح طلبان نفی شد و آنان اعلام کردند که کماکان روحانی نامزد اصلی آنان در جریان انتخابات خواهد بود.

اما چرا اصلاح طلبان با توجه به امکانی که دارند، بر همان استراتژی قبلی خود پای می فشارند؟

در جواب باید به نکات زیر ارجاع داد:

- هنوز آرایش سیاسی میان جناحها در درون نظام در آن چنان سطحی نیست که کفه سنگین به نفع اصلاح طلبی باشد (هرچند در رسانه‌های اصلاح طلب مرتبا از ریزش نیروی اصولگرایان و پیوستن آنان به جناح مخالف صحبت می شود)،

- ضعف حضور در ارگانهای اصلی نظام،

- و سرانجام نبود فضای مناسب باز سیاسی،

به بیانی دیگر، اصلاح طلبان تنها زمانی به حضور مستقل و غیرائتلافی خود برای حضور در انتخاباتها می رسند که تمامی موارد و یا بهتر بگوئیم موانع ذکر شده بالا حذف شده‌باشند.

پس با این حساب ما در دوره پیش رو با یک دوران روبرو هستیم که کماکان منطق درونی آن، ائتلافی خواهد بود، و این یعنی ادامه همان وضعیت دوران حسن روحانی در اصلی ترین مشخصه‌های خود.

زیرنویس:

۱- در مقاله‌ای به قلم احمد خرم در روزنامه آرمان امروز بتاريخ ۱۱/۲/۱۹۹۶ و شماره ۳۳۰۷ آمده است که " احزاب به ویژه جریان اصلاحات در دولت قبل برای گرفتن مجوز باید شرایط دشواری را پشت سر می‌گذاشتند که البته در اکثر موارد نیز با ناکامی مواجه می‌شدند، اما در دولت روحانی و همچنین با روی کار آمدن مجلس اعتدالی دهم به تدریج وضعیت احزاب نسبت به گذشته بهتر شده و دیگر از کارشکنی‌ها و مانع‌تراشی‌های گذشته پیش پای احزاب در این دولت خبری نیست، زیرا همکاری میان کمیسیون ماده ۱۰ احزاب با وزارت کشور جهت گرفتن مجوز تشکل‌های حزبی روند مطلوبی پیدا کرده، تا آنجا که در دولت روحانی با آغاز کار مجلس دهم در یک سال گذشته تشکل‌های حزبی بسیاری موفق به کسب پروانه شدند که در این میان حزب انجمن اصلاحات یکی از آنهاست."

ادامه در صفحه ۶

کارگران در این انتخابات کاندیدایی که بتوانند به او رای دهند، ندارند صادق کار



یادداشت سیاسی کارآنلاین

انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای شهر و روستا قرار است در ۲۹ اردیبهشت ماه از میان داوطلبانی که از سد نظارت استصوابی و شورای نگهبان عبور کرده‌اند، برگزار شود. شورای نگهبان از میان صدها نفر که خودشان را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری نامزد کرده بودند، تنها صلاحیت ۶ نفر را تأیید کرد و بقیه داوطلبان نتوانستند از سد نظارت استصوابی و شورای نگهبان عبور کنند.

همه کسانی که مورد تأیید قرار گرفتند و از شوری نگهبان اذن شرکت در انتخابات به آنان اعطا شد، از چهره های شاخص دو جناح اصلی رژیم اند و وابسته به احزاب و جریانات سرمایه داری که در گذشته نیز رئیس جمهور، وزیر، شهردار و فرمانده نیروی انتظامی و دارای پست های دولتی کلیدی بوده‌اند و بالطبع مدافع سرمایه داران و منافع شان بوده و هستند. هر ۶ نفر به رغم اختلافاتی که در این یا آن مورد دارند، اما بر سر حفظ استبداد حاکم و از میان برداشتن حق و حقوق کارگران و عموم مزدبگیران هم داستان اند و هر یک به سهم خویش در سرکوب مردم و رواج بیکاری، فقر و بیعدالتی نقش داشته اند. در گذشته به وعده‌هایی که به مردم داده‌اند متعهد نمانده‌اند و نشان داده‌اند که قادر به اداره درست امور کشور و مردم نیستند؛ که اگر بودند، این همه بیکاری و فقر و رکود و ده ها معضل دیگر که در کشور شاهد آن هستیم، گریبان مردم را نمی گرفت.

همه شان از حفظ سیستم انتخاباتی ضد دموکراتیک و نظارت استصوابی که غیر خودی ها را از کاندیدا شدن محروم نموده، تا زمانی که گریبان خودشان را نگرفته، حمایت می کنند و آن را به سود خود می دانند، چون رقیب ایشان را از شرکت در انتخابات محروم می کند و امکان پیروزی شان در یک میدان کم رقابت را بالا می برد. هیچ کدام از افراد تأیید صلاحیت شده برای انتخابات این دوره تا کنون نسبت به محروم کردن غیر حکومتی ها، از کاندیدا شدن طی ده‌ها سال گذشته اعتراض نکرده‌است.

در این سیستم حکومتی و انتخاباتی به جرات می توان گفت که کارگران و سازمان های کارگری و جریانات مردمی ترقیخواه بیش از سایرین لطمه دیده اند و حقوق شان پایمال و از میان برداشته شده است.

کارگران و مزدبگیران بزرگترین گروه اجتماعی جامعه را تشکیل می دهند، اما اتحادیه ها و سازمان های کارگری طی ۲۸ سال گذشته به شکل مستمر تحت پیگرد و سرکوب پلیسی قرار داشته اند و بر خلاف اتحادیه ها و احزاب کارفرمایی که قدرت را در اختیار داشته و دارند، از فعالیت محروم شده‌اند. احزاب و سازمان های کارگری مدافع حقوق کارگران و مزدبگیران، در طول ۲۸ سال گذشته به استثنای نخستین انتخابات مجلس از شرکت در انتخابات محروم شده و در همان یک مورد نیز که نتوانستند کاندیدا معرفی و در انتخابات شرکت کنند، به نمایندگانش که رای آورده بودند، اجازه شرکت در مجلس را ندادند و حتی پس از مدتی آنها را تحت پیگرد قرار دادند.

نتیجتاً احزاب و اتحادیه های سرمایه داران فرصت پیدا کرده‌اند که با استفاده از ممنوعیت سازمان های کارگری و به کمک نظارت استصوابی، نهادهای دولتی و قانونگزاری را در اختیار بگیرند و همه قوانین و مقررات را در جهت منافع و باب میل سرمایه داران و بویژه بخش تجاری و دلال آن که توسط احزابی امثال مؤتلفه و میرسلیم ها نمایندگی می شوند، تنظیم کنند.

حزبی که میرسلیم در این انتخابات آن را نمایندگی می کند از همان بدو پیروزی انقلاب تا کنون بیشترین ضدیت را با حق و حقوق کارگر نشان داده است. روحانی طی چهار سال گذشته در ارتباط با قانون کار همان سیاستهایی را دنبال کرده که طراح اصلی آن مؤتلفه و نماینده وقت آن احمد توکل بود. جریاناتی که رئیس و قالیباف در این انتخابات آنان را نمایندگی می کنند حتی به مراتب بدتر اند. رئیس و قالیباف در جریان قتل عام بربرمنشانه زندانیان سیاسی در سال ۶۷ با قتل عام هزاران نفر از جمله صدها تن از با تجربه ترین و فداکار ترین کادرها و رهبران جنبش چپ و سندیکایی بزرگترین ضربه را بر پیکر جنبش کارگری ایران وارد کرد و در فراهم کردن زمینه تهاجم به حقوق سندیکایی کارگران و به فقر کشاندن کارگران نقش جاده صاف کن سرمایه را بازی کرد. وضع سردار قالیباف و نقشی که او در فساد و سرکوب دارد و سایر کاندیداها نیز کم و بیش مشابه است.

انتخابات دوره دوازدهم ریاست جمهوری در شرایطی قرار است برگزار شود، که فعالیت سندیکاها و احزاب کارگری ممنوع است، و تعدادی از رهبران سندیکاها و تشکل های

کارگران و معلمان در زندان و احزاب کارگری از حق داشتن کاندیدا محروم اند.

تعداد بیکاران نسبت به دوره قبل بیشتر شده، شمار بسیار بیشتری از واحدهای تولیدی تعطیل و نیمه تعطیل شده‌اند، دستمزدهای کارگران و مزدبگیران و بازنشستگان چند برابر زیر خط فقر ثابت مانده، تلاش دولت و مجلس برای تغییر قانون کار شدت گرفته، عدم پرداخت به موقع و منظم دستمزد و حقوق شاعلان و بازنشستگان به یک پدیده سراسری مزم تبدیل شده، پیگرد فعالین سندیکایی تشدید گردیده و سازمان های کارگری و کلاً همه غیرخودی ها فاقد نماینده در این انتخابات اند. سطح زندگی مردم، بویژه کارگران و زحمتکشان در این مدت افت شدید نموده و نارضایتی از این وضعیت و از حکومت شدت یافته است.

کارگران خواهان تغییر وضعیت و بهبود شرایط زندگی شان اند. اما نه این انتخابات می تواند تغییر و تحول مثبتی در شرایط کاری و معیشتی شان ایجاد کند، و نه هیچ یک از کاندیداها حاضر به انجام تغییری در سیاست های ضد کارگری حکومت در جهت بهبود حق و حقوق کارگران است. هیچ یک از آن ها تا کنون نگفته است که اگر رئیس جمهور شود، با بیکاری، دستمزدهای زیر خط فقر، قانون کار، حقوق سندیکایی کارگران ... که جزء مهمترین معضلات کشور و مطالبات کارگران اند، چه می خواهد بکند و چه برنامه‌ای برای رفع این مسائل دارد. ترکیب کاندیداها یک ترکیب شناخته شده ضد کارگری و مدافع مناسبات سرمایه داری لگام گسیخته است.

همگی آنها نمایندگان بخش های مختلف سرمایه داری اند که در هر موردی اختلاف و تضاد داشته باشند در مورد پایمال سازی حق و حقوق کارگر و ادامه سیاست های ضد کارگری دولت های گذشته، هیچ تضاد و اختلافی با هم ندارند. این ها نمایندگان سرمایه داری اند و هر کدامشان در انتخابات پیش رو رئیس جمهور شود فرقی به حال کارگر ندارد. کارگران در این انتخابات کاندیدا و مدافعی که بخواهند به او رای بدهند ندارند و از این به بعد نیز به جای رای دادن به دشمنان طبقاتی و قاتلان رفقا و رهبرانشان کماکان خواسته ها و مطالباتشان را تا برقرار شدن شرایط دموکراتیک و انتخابات آزاد، در غالب اعتراض و اعتصاب در کارخانه و خیابان پیش خواهند برد.

سازمان ما در مبارزه‌ای که میان کار و سرمایه در جریان است، در جانب کار قرار دارد

رئیس، گپی مخدوش احمدی نژاد

فرخ نعمت‌پور



با جلو رفتن روند تدارکات انتخاباتی و قطعی شدن نامزدها که در آن سه نفر از جناح اصولگرایان و سه نفر از جناح اصلاح طلبان از سد شورای نگهبان گذشتند، جنب و جوشهای انتخاباتی در هر دو جناح شدت گرفته اند. از آنجائی که رئیسی بعنوان نامزد اصلی اصولگرایان مطرح است و روحانی از جناح اصلاح طلبان - اعتدالیون، با توجه به کارهای صورت گرفته در ستاد انتخاباتی رئیسی و سخنان وی در نخستین دیدار رسمی تلویزیونی اش از شبکه سرتاسری، می توان تا حدود زیادی به نوع نگاه و برنامه‌های او (اگرچه برنامه‌ی اعلام نکرده‌است) دست یافت.

چنان که در خبرها آمده است در ستاد اجرایی رئیسی، احمدی‌نژادی‌ها اتراف کرده و مسئولیتهای اساسی را پذیرفته‌اند، مصباح یزدی نیز با اعلام حمایت خود از کاندیداتوری رئیسی، کل جبهه پایداری‌ها را در پشت سر او ردیف کرد. هرچند احمدی نژاد اعلام کرد که در انتخابات پیش رو از هیچ نامزدی پشتیبانی نخواهد کرد، که این را تنها باید بمنزله شکافی نه چندان با اهمیت در جبهه پایداری‌ها دید که آن هم در نهایت بنفع رئیسی تمام خواهد شد. به نفع رئیسی تمام خواهد شد، زیرا که فردی بمانند احمدی نژاد که سابقه پایداری دارد در سخنان اخیر خود به رهبر نظام تاخته است، و بنابراین با این عمل خود، این حدس و فکر را در میان مردم رای دهنده می تواند القا کند که رئیسی هم بمانند احمدی نژاد روزی طغیان خواهد کرد و او نیز اساساً فردی است درصدد تغییرات اساسی در ساختار تصمیم گیری نظام. در واقع رادیکالیسم نوع احمدی نژادی، حیل‌های است برای

بیرنگ کردن حناي اصلاح طلبی اصلاح طلبان تا از این طریق رأی اصلاح طلبان را در جامعه تضعیف کنند. نیز اگر نگاهی به سخنان رئیسی در مصاحبه تلویزیونی اش بیافکنیم، می بینیم که موضوعات مورد تاکید او، چقدر، هم آشفتگی فکری و برنامه‌ای او را می رسانند و هم او تا چه اندازه در بنیانهای خود به جبهه پایداری‌ها نزدیک می شود.

او همانند احمدی نژاد یک پوپولیست سربرآورده از جناح راست و راست افراطی درون نظام است که سیاست را در دروغ و وعده‌های بی بنیاد یافته است. تکرار برنامه‌های احمدی نژاد در زمینه پارانه‌ها (او گفت که در صورت انتخاب تا سه برابر آن را برای دهک‌های پایین جامعه افزایش خواهد داد)، میل به ادامه مسکن مهر و این که شش میلیون شغل در کشور ایجاد خواهد کرد، از جمله مواردی اند که معرف شاخص‌های پوپولیستی وی اند. هم چنین سخن گفتن از این که خود او از یک خانواده فقیر می آید و بنابراین درد مستمندان را می فهمد (مانند احمدی نژاد که سر سفره ساده عکس می انداخت و بر روی زمین می خوابید و آن را در شبکه‌های اجتماعی پخش می کرد)، و ابراز نفرت از اشرافیگری که او آن را تلویحاً به مسئولان نظام نسبت می دهد، درصدد است که به مردم بگوید که من هم از همان قماش و جنس شمایم و بنابراین به حسن همین احساس یگانگی من با شما، به من رای بدهید!

اما پوپولیسم او همانند پوپولیسم نوع احمدی نژادی زیاد دوام نمی آورد. در آنجائی که سخن بر سر ساختارها و نوع رابطه خود با رهبر نظام است، او بعنوان یک تیپ گوش بفرمان ظاهر می شود که سرسپرده رهبر است و بنابراین با نگاه به بالا، مردم گرانی زیرکانه خود را فوراً فراموش می کند. سخن

سخن آخر این که پوپولیستها معمولاً افرادی هستند دارای شخصیت کاریزماتیک. این شخصیت کاریزماتیک بویژه در خصوصیات فردی خود را نشان می دهد. جرأت، فن سخنوری و شکستن مرزهای موجود از جمله خصوصیات یک فرد پوپولیست و کاریزماتیک است. اما رئیسی از این خصوصیات هم بی بهره است. شیوه سخن گفتن، صدا و لحن غیر آهنگین او که در یک مصاحبه تلویزیونی همانند خطبه نماز جمعه سخن می گوید، همه نشان از آن دارند که او حتی نمی تواند یک نیمه پوپولیست موفق هم باشد.

یک دوره ...

ادامه از صفحه ۷

۲- در خبری از همان روزنامه اما به شماره‌های دیگر آمده است که "رهامی درخصوص فضای حاکم بر دیدار با مقام معظم رهبری بیان کرد: این دیدار در فضایی بسیار صمیمی و توأم با تفاهم حدود یک ساعت طول کشید. رهبر انقلاب با حوصله و گشاده‌رویی مسائل مطرح شده از سوی ما را گوش کردند. امید است در آینده و در فرصت مناسب، بخش‌های بیشتری از این دیدار منتشر شود. وی افزود: ما از مقام معظم رهبری تقاضا کردیم که دیدارها با ایشان تداوم پیدا کند که ایشان نسبت به این مساله استقبال و با آن موافقت کردند و ابراز علاقه‌مندی کردند که این دیدارها در فرصت‌های کوتاه‌تری انجام شود و در این مدت نیز گزارش‌هایی به صورت کتبی برای ایشان ارسال کنیم. رهامی گفت: با توجه به سفرهایی که من در یکی، دو سال اخیر به حدود ۲۲ استان مختلف کشور داشته‌ام، گزارش‌هایی از مشکلات و مسائل این استان‌ها را به مقام معظم رهبری تقدیم کردم."

۳- باید دقت کرد که همزمان با بازگشت اصلاح طلبان، از جهاتی روند فشار به آنان متوقف نشده است. ممنوع تصویر بودن خاتمی از جمله یکی از موارد تضییقات است، اما این مانع از آن نمی شود که نتوان از این بازگشت گفت. در واقع باید این بازگشت را در وجوه متناقض آن دید که در کل حضور بیشتر اصلاح طلبان در فضای سیاسی کشور را تأیید می کند.

اعتلای جنبش کارگری علیه جبهه سرمایه در ایران

صادق کار



در آستانه روز جهانی کارگر، دستگاه سرکوب تلاش کرد تا با تهدید و بازداشت فعالان کارگری مانع برگزاری آزادانه مراسم روز جهانی کارگر شود.

در همین ارتباط دادگاه انقلاب دزفول طی حکمی علی نجاتی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را به همراه اشرف رحیم خانی و زینب کشوری، فعال در بخش زنان و عزت جعفری، شاپور رشنو، علی محمد جهانگیری و شاکری را به اتهام ساختگی تبلیغ علیه نظام احضار کرد، و شیت امنی یکی از رهبران اتحادیه آزاد کارگران نیز توسط نیروهای امنیتی احضار و مورد بازجویی قرار گرفت. اتهام "تبلیغ علیه نظام" بهانه‌ای است که دستگاه سرکوب همواره از آن برای بازداشت و مجازات کارگران و سایر آزادی خواهان استفاده می کند.

طی دو هفته گذشته، موجی از تهدید علیه فعالان کارگری توسط نیروهای امنیتی به راه افتاد و ماموران امنیتی به برخی از فعالان کارگری و دست اندرکاران تدارک برگزاری روز جهانی کارگر گفته شد که حق برگزاری مراسم روز کارگر را ندارند. به برخی دیگر نیز گفتند، در کشور هفته کارگر داریم و هر کس که می خواهد می تواند در مراسم هفته کارگر که توسط خانه کارگر برگزار می شود شرکت کند! گفتنی است، که در هفته به اصطلاح کارگر که توسط تشکل های دولتی برگزار می شود، رهبران این تشکل ها معمولا اکثر روزهای هفته را به دید و بازدید، از قبر خمینی، ملاقات با خامنه‌ای، دیدار با وزیر کار و مسئولان دولتی و مراسمی از این دست می گذرانند. و بارها اتفاق افتاده که به دلیل نگرانی از حضور غیر خودی ها یا به این تشکل نیز اجازه راهپیمایی داده نشده و یا رهبران این تشکل که همواره از سیاست های دولت ها و حکومت دفاع کرده‌اند و خودشان بخشی از نظام هستند از ورود کارگرانی که کارت شرکت در مراسم را نداشته‌اند جلوگیری کرده‌اند.

در روز کارگر سال گذشته دولت مجوز راهپیمایی تنها برای خانه کارگر صادر کرد. اما نیروهای انتظامی به مراسمی که توسط سندیکای واحد و در چند شهر دیگر به صورت مستقل برگزار شده بود، یورش بردند و کوشیدند، مانع ادامه مراسم شوند. امسال نیز با وجود ابلاغ حکم جدید وزیر کار مبنی بر رعایت حق تشکل، توسط مدیرکل سازمان های کارگری و کارفرمایی در هفته گذشته، معظنا با وجود تهدیدهای ماموران امنیتی به غیر از خانه کارگر به تشکل دیگری رسما اجازه برگزاری راه پیمایی در روز کارگر داده نشد و با تشکل های مستقلی که در این روز خواستار برگزاری این مراسم بودند، با برخورد امنیتی پاسخ دادند، در همین ارتباط اخبار منتشر شده حکایت از آن دارد که اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد، در روز جهانی کارگر، از ساعت سیزده در پایانه آزادی حضور یافتند و با حمل بنر با مضمون اتحاد، همبستگی و دادخواهی، هم چنین راه

پیمایی در سطح پایانه این روز را گرمی داشتند. در این روز یکجای های شکلات و خودکار تبلیغاتی خود را نیز در میان کارگران توزیع کردند. و روزنامه "مستقل" که درروز یازده اردیبهشت بخش زیادی از صفحه یک و دو خود را به بررسی مشکلات و مطالبات کارگران شرکت واحد اختصاص داده و هم چنین بیانیه سندیکا را نیز چاپ کرده بود در سطح وسیع در بین رانندگان و کارگران در پایانه آزادی، چهار راه نواب و چهار راه ولیعصر توزیع شد.

در پایانه آزادی ماموران انتظامی و امنیتی بسیار تلاش کردند که مانع از راه پیمایی دسته جمعی کارگران گردند. و در انتهای مراسم به دلیل برخورد نامناسب ماموران با کارگران و اقدام شان برای ضبط یکجای شکلات و خودکار تبلیغاتی که همراه اعضا سندیکا بود، همچنین فیلم برداری ماموران از کارگران حاضر در مراسم برای دقایقی برگزاری مراسم با تنش همراه گشت که با درایت کارگران این درگیری کنترل شد و پس از آن ساعت چهارده مراسم در پایانه آزادی خاتمه یافت.

در همین ارتباط اتحادیه آزاد کارگران ایران که برنامه تجمع در مقابل مجلس را سازمان داده بود، اعلام کرد: "در این تجمع که از ساعت ده صبح و با هماهنگی اتحادیه آزاد کارگران ایران برگزار شد، نیروهای انتظامی مستقر در محل با اعلام این که مجلس تعطیل است، اعلام کردند: اجازه بر پائی مراسم را نخواهند داد، اما کارگران شرکت کننده در مراسم با باز کردن بنرهایی در رابطه با گرمی داشت روز جهانی کارگر و تصاویر اسماعیل عیدی و بهنام ابراهیم زاده اقدام به آغاز مراسم کردند، که با عکس العمل ماموران برای جمع کردن بنرها و پلاکاردها مواجه شدند. در ادامه این کشمکش و در حالی که کارگران بیشتری به تجمع می پیوستند، نیروهای انتظامی مجبور به پذیرش قرائت قطعنامه از سوی تجمع کنندگان و سپس پایان مراسم شدند.

بدنبال این توافق که با کشمکش طولانی و ایستادگی کارگران تجمع کننده صورت گرفت، قطعنامه تشکل های مستقل کارگری توسط شاپور احسانی راد و ناهید خداجو قرائت شد و مراسم با کف زدن و دادن شعارهای زنده باد اول ماه مه، روز کارگر روز ماست - خیابان از آن ماست، در مقابل مجلس پایان گرفت و کارگران شرکت کننده در حالی که در محاصره نیروهای انتظامی بودند اقدام به راهپیمایی به سوی مترو بهارستان و سر دادن شعار کردند و در پایان بار دیگر با ایستادن در مقابل مترو و سر دادن شعارهای مختلف به مراسم خود پایان دادند. اما پس از ورود به مترو، و در حالی که بسیاری از کارگران محل را ترک کرده بودند عده ای از آنان از طریق یکی از عابران متوجه شدند که در مقابل درب مترو درگیری پیش آمده است. بدنبال این وضعیت، این عده به سمت درب مترو

حرکت کرده و متوجه شدند ماموران امنیتی اقدام به بازداشت واله زمانی و انتقال وی به کیوسک نیروهای انتظامی مجلس کرده اند. این کارگران در محل کیوسک نسبت به بازداشت واله اعتراض کردند، اما اعتراض آنان به جایی نرسید و نهایتا واله زمانی به دادرسی پارک شهر منتقل شد. در این مراسم حضور نیروهای امنیتی و انتظامی چشم گیر بود و آنان در طول مراسم بارها اقدام به گرفتن گوشی های موبایل تجمع کنندگان کردند و اجازه فیلمبرداری و عکاسی به آنان ندادند."

هر چند سرکوب نیروهای امنیتی در برخورد با تحرکات مستقل کارگری کاهش نیافته است، اما سازمان گران مبارزات کارگران با تمام محدودیت های موجود هم چنان از هر فرصتی برای احقاق حق کارگران بهره برده و مبارزه خود را پیگیر تر از گذشته ادامه می دهند.

اهمیت کارگران خصوصا در انتخابات پیش رو آن قدر گسترده است که، تعدادی از کاندیداهای ریاست جمهوری که خودشان جزء مسببان اصلی بیکاری، فقر و بی عدالتی و میلیاردهای کشور هستند، در مناظره های انتخاباتی که این روزها برگزار می شود، برای بیکاران و فقرا اشک تمساح می ریزند و مدعی هستند گویا بخاطر ایجاد اشتغال و مبارزه با فقر کاندیدای ریاست جمهوری شده‌اند و از مردم می خواهند که به آنها رای بدهند تا بتوانند این معضل ها را از میان بردارند.

بخشی از وعده‌هایی که کاندیداهای ریاست جمهوری می دهند، از آن جمله وعده ایجاد اشتغال، مسکن و بهبود شرایط معیشتی و... در واقع موضوعاتی هستند که تشکل های کارگری نیز به خاطر طلب و طرح آن ها تحت پیگرد قرار گرفته و می گیرند. تداوم سرکوب کارگران و تلاش مقامات حکومتی برای جلوگیری از برگزاری مستقل و آزاد، مراسم روز جهانی کارگر در اوج تبلیغات انتخاباتی، در تضاد با وعده‌های انتخاباتی کاندیداهای ریاست جمهوری قرار داشت و به همین جهت کارگران آگاه فریب این ترفندها را نمی خورند و دقیقا به همین خاطر است که تداوم سرکوب فعالان کارگری پس از انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری نیز هم چنان ادامه خواهد یافت و تنها خود کارگران هستند که قادر خواهند بود با هم بستگی و سازمان دادن مبارزات خود، این توازن اهریمنی صاحبان سرمایه و دولت شان را به سود خود و جامعه تغییر دهند. در آن صورت است که انتخابات آزاد برگزار خواهد شد و شرکت در آن معنی و نتیجه خواهد داشت و همه کسانی که از کاندیدا شدن محروم شده‌اند، خواهند توانست، در انتخابات شرکت کنند.

دولت های سرمایه داری در ایران به عبث تصور می کنند که گویا می توانند با بگیر و ببند فعالان کارگری، عزم و اراده کارگران آگاه برای پیگیری مطالبات شان را در هم بشکنند و روابط میان کار و سرمایه را به دورانی که کارگر محروم از هر حق و حقوقی بود، برگردانند.

وداع با قطب

کارآنلاین



آنها که نسبت به نوان انسان برای تغییر اقلیم زمین تردید دارند، باید نگاهی به قطب شمال (شمالگان) ببینند و برخورد بلرزند. نیازی به غور در سوابق مربوط به دما و تراکم دی اکسید کربن در آتمسفر نیست. روند نابودی را می توان به وضوح در زوال یخی که اقیانوس شمالی را پوشانده است، به چشم دید. در ۳۰ سال گذشته پوشش یخی در تابستان به نصف تقلیل یافته و سه چهارم از حجم یخ کاسته شده است. اگر این روند ادامه یابد، قطب شمال تا تابستان ۲۰۴۰ از یخ بری خواهد شد.

شکاکان نسبت به تغییرات اقلیمی واقعی به این واقعیت نخواهند گذاشت. حتی برخی شان ممکن است از این بابت خوشحال هم بشوند: یک قطب شمال بدون یخ راه سراسری برای کشتیرانی بین سواحل اقیانوس آرام و آسیا و سواحل اروپایی اقیانوس اطلس و آمریکا خواهد بود، و نوید دسترسی به یک ذخیره احتمالی نفت و گاز معادل یک پنجم تمام ذخایر موجود در سیاره ما. اما باید گفت که این، واکنش انسانهای عمیقاً گمراه است. ظاهراً برای این دست واکنشها اهمیتی ندارد که قیمت پائین نفت و گاز به این معناست که جستجو برای این منابع انرژی دیگر مقرون به صرفه نیست. همچنین مسافرتها دریائی، ولو بسیار پردرآمد، تنها بخش ناچیزی از تجارت امروزی را تشکیل می دهند. پاسخ مناسب به واقعیت جاری قطعاً باید با دغدغه نسبت به آن همراه باشد. قطب شمال نه تنها یک نمونه مقدم در تغییرات اقلیمی، بلکه خود آکتوری در این تغییرات است.

دوّه اخیر گرم شدن جهانی که زمین با آن مواجه است، در اثر گازهای خاصی در آتمسفر، و مشخصاً توسط دی اکسید کربن، به بار آمده است. این گازها به حرارت نور خورشید برای ورود به آتمسفر راه می دهند، اما مانع از بازگشت آن، به صورت نور مادون قرمز، به فضا می شوند. این روند به افزایش حرارت در هوا، آب و خشکی می انجامد. دی اکسید کربن بیشتر به معنای گرمایش بیشتر زمین است. این معادله ساده و در عین حال پیچیده است. شماری از حلقه های فیدبک (بازخوردی) موضوع را پیچیده می کنند. برخی از این حلقه ها از سرعت گرمایش می کاهند و برخی بر آن می افزایند. در قطب شمال دو حلقه وجود دارند که می توانند سرعت گرمایش را به شدت افزایش دهند.

یکی این که آب دریا بسیار تاریک تر از یخ است. بنابراین آب دریا حرارت را به جای بازتابش آن در فضا، جذب می کند. این باعث ذوب شدن مقادیر بیشتر یخ است، که موجب آب دریای بیشتر exposed. و این دوباره موجب ذوب یخ بار هم بیشتری می شود و حلقه ادامه می یابد.

این حلقه توضیح می دهد که چرا افزایش دما در قطب از هر جای دیگری بر روی زمین سریعتر است. هدف توافق سال ۲۰۱۵ پاریس در مورد تغییرات اقلیمی محدود کردن گرمایش دمای سطح زمین به ۲ درجه سانتیگراد نسبت به دوران پیشاصنعتی است. در حالتی که وقوع آن به طور کامل نامحتمل است، دمای زمستانی اقیانوس شمال بین ۵ تا ۹ درجه سانتیگراد بالاتر از سطحی است که به طور متوسط در دوره ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۵ داشته است.

حلقه دوم متوجه زمین (خاک) است و نه آب. در قطب شمال بیشتر خاک به حالت "دائم یخزده" (permafrost) است. این خاک یخزده میزان زیادی مواد ارگانیک را در خود حبس کرده است. اگر یخ این خاک ذوب شود، مواد ارگانیک موجود در آن می توانند در اثر یک آتش سوزی یا فرسایش به شکل اکسید دوکربن یا متان، که قابلیت گاز گلخانه ای قویتری نسبت به اکسید دوکربن است، آزاد شوند. چنین واقعه ای مستقیماً به سرعت گرفتن گرمایش جهانی می انجامد. خاکستر و دوده آتش مفروض وقتی بر یخ بنشینند، آن را تاریکتر خواهد کرد و باز هم موجب می شود ذوب شدن یخ سرعت بیشتری بگیرد.

گرم شدن قطب شمال می تواند آثار بدخیمی داشته باشد. اختلاف دمای بین قطبهای زمین و استوا موجب بسیاری از بادهائی است که بر کره زمین جریان می یابند. اگر قطب ها سریعتر از استوا گرم شوند، اختلاف دما، و در نتیجه آن از سرعت و میزان بادهای کاسته خواهد شد. کما این که در خلال ۳۰ سال گذشته بین ۵ تا ۱۵ درصد از سرعت بادهای در نیمکره شمالی کاسته شده است. ممکن است "باد کمتر" خوشایند به نظر برسد. اما چنین نیست. یکی از پیامدهای باد کمتر، رفتار نامنظم "بادشار شمالی" (تنوره شمالی، جریان جتی شمالی، northern jet stream) است. بادشار شمالی یک جریان تند و دایره وار در قطب شمال است که نوسانات آن گاه به انتقال هوای سرد به جنوب و هوای گرم به شمال می شود. نوسانات بزرگ می توانند به صورت کولاکها و امواج حرارتی سنگین در زمانها و مکانهای نامنتظر شوند. جریانهای اقیانوسی نیز می توانند کند شوند. آب شدن یخهای قطب شمال آبهای شور را که از قطب به طرف استوا روان اند، رقیق می کند، و این منجر به کاهش غلظت می شود. در نتیجه، این آب شور رقیق شده کمتر به لایه های عمیقتر اقیانوس نزول می کند تا بتواند راه برگشت را در پیش گیرد. این چرخه کندشونده وبال تمام جریانهای اقیانوسی در سراسر زمین می شود و آثار خود را بر همه چیز - از باد و بارانهای موسمی در آبهای هند تا الگوی ال نینو در اقیانوس آرام - به جا خواهد گذاشت.

هولناکترین امکان این است که برای "کلاهی یخی" گرینلند اتفاقی رخ دهد. این کلاهی حدود ۱۰ درصد تمام آب شیرین دنیا را شامل می شود. اگر بخشی از آن ذوب شود، یا قسمتی از آن کنده شود و در آب بیافتد، سطح دریا به مراتب بیشتر از آنچه امروزه تخمین زده می شود، یعنی ۷۴ سانتیمتر تا پایان قرن جاری، بالا خواهد آمد. در حال حاضر خطر وقوع این رویداد را به دشواری می توان تخمین زد، زیرا جمع آوری داده در این باره دشوار است. اما یک چیز قطعی است: یخهای گرینلند با سرعت بیشتری دارند ذوب می شوند.

این که برای این وضع چه می توان کرد، سؤال دشواری است. حتی اگر پیمان پاریس هم با دقت رعایت شود، به نظر می رسد هم اکنون میزان دی اکسید کربن در آتمسفر، همراه با آن چه به آن اضافه خواهد شد، چندان است که وجود یخ در تابستانهای قطب الزاماً دیگر به گذشته تعلق پیدا کند. برخی کسان چاره را در مهندسی جغرافیا حرف می زنند - مثلاً پخش کردن سولفات در هوای قطبی، تا این سولفات نور خورشید را به فضا برگرداند. استفاده از نمک برای نطفه گذاری تولید ابرهای مانع نور خورشید هم فکر دیگری است. این قبیل ایده ها می توانند عوارض جنبی ناشناخته ای داشته باشند، اما ارزش تحقیقات آزمایشی را دارند.

با این حال، حقیقت سخت این است که قطب شمال، چنان که امروز ما آن را می شناسیم، تقریباً به طور قطع از دست رفته است. کوششها برای کاهش گرمایش زمین از طریق کندکردن حلقه های گفته شده، همچنان باید تشدید شوند و ادامه یابند. اما وضع قطب شمال در عین حال نشان می دهد که انسانها نمی توانند تغییرات اقلیمی را به سادگی متوقف کنند. آنها باید بتوانند با این تغییرات دمساز هم بشوند.

ایجاد تشکلهای زنان بر پایه مشکلات معیشتی گفت‌وگو با فروع سمیع‌نیا



چند سالی است که گفتمان و اقدامات بسیاری از کنشگران مدنی از سطح انتقاد و اعتراض فراتر رفته است. اگر در دهه‌ی ۱۳۸۰ بسیاری از فعالیتهای با گفتمان «مطالبه‌محوری» صورتبندی می‌شد، از ابتدای دهه ۱۳۹۰ به تدریج ضرورت ایجاد اشکال‌ایجابی کنشگری مدنی برجسته شده است. اکنون صرفاً نقد و نفی شرایط موجود مرکز ثقل فعالیت‌های جمعی و جنبشی نیست بلکه برخی از نهادها و فعالان مدنی تلاش دارند «برنامه‌های ایجابی» را جایگزین اعتراضات سلبی کنند. دغدغه کنشگران حوزه‌ها و جنبش‌های مختلف به سمت فرا رفتن از اولویت‌بندی مطالبات و خواسته‌ها حرکت کرده و تدوین برنامه‌ها و ترسیم چشم‌اندازهای بدیل برای جامعه‌ای بهتر در دستور کار قرار گرفته است. در این میان، طراحی و تدوین چشم‌انداز و برنامه‌ی اجرایی لاجرم نیازمند ارتباطات بیشتر و همچنین پرداختن به موقعیتهایی است که ستم‌ها و تبعیض‌های چندگانه و متقاطع در شرایط واقعی ایجاد می‌کند. دیگر به سادگی نمی‌توان مطالبات زنان را از خواسته‌های کارگران، قومیت‌ها / ملیت‌ها، مسائل زیست محیطی، حقوق کودکان، مطالبات معلمان و دانشجویان و سایر گروه‌های فرودست تفکیک کرد. در جریان تدوین برنامه‌های ایجابی، لازم است به گره‌گاه‌هایی توجه شود که چه در اهداف و چه در عمل، فصل مشترک کنش‌ها و جنبش‌های اجتماعی مختلف، هم‌زمان دیده شود. بر این اساس، تلاش داریم تا به واسطه‌ی انجام مصاحبه‌ها زمینه‌ی گفتگو میان کنشگران مختلف را مهیا سازیم تا شاید تلاقی مسائلی و مشکلات اجتماعی بتواند فرصتهایی برای همکاری عملی میان کنشگران ایجاد نماید.

گفت‌وگویی حاضر با فروع سمیع‌نیا، فعال حقوق زنان - در تهران و رشت - است. وی از جمله کنشگران کمین «یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» بوده و در «کارزار منع خشونت خانوادگی» فعالیت می‌کند. همچنین، با سایت‌های مدرسه فمینیستی و بیدارزنی همکاری کرده و اکنون مسئول صفحه زنان نشریه «گیلان اوجا» است.

شما به عنوان کنشگر حوزه‌ی زنان جهت مبارزه با تبعیض‌ها و تحقق برابری، به طور خلاصه چه چشم‌انداز و برنامه‌ای در دستور کار دارید؟ به عبارت دیگر، پیشنهادات ایجابی شما جهت ایجاد شرایط بهتر برای موقعیت زنان چیست؟

من به عنوان فعال حقوق زنان فکر می‌کنم تا این زمان ما مطالباتی را در حوزه‌ی برابری حقوق زن و مرد و ایجاد شرایط بهتر برای زنان در جامعه مطرح کرده‌ایم. این مطالبات در این حوزه‌ها مطرح شد و توانست عده‌ای از زنان جامعه را نیز با خود همراه کند اما این همراهی چشمگیر نشد و این یکی از علت‌های عدم تداوم کنش بود. در حال حاضر به نظر من یکی از مسائلی که اهمیت پیدا می‌کند سازماندهی زنان در تشکلی یا نهادهایی است که این نهادها در نهایت به فعالین زنان برای یافتن مطالبات واقعی زنان جامعه کمک کنند؛ مطالباتی که بتواند همراهی و پشتیبانی حداکثری زنان جامعه را همراه داشته باشد.

شخصاً فکر می‌کنم در جامعه‌ای که زنان آن شهروند درجه دو محسوب شده‌اند، ایجاد تشکلی در میان زنان، سخت و البته در صورت تشکیل، خود یک موفقیت محسوب می‌شود. پایه این تشکلی‌ها به نظرم باید بر مشکلات معیشتی و روزمره‌ی زنان بنیان نهاده شود؛ مثلاً تشکلی از زنان کارگر یا کشاورز، تشکلی از زنان کارآفرین و یا هر چیزی که مبنای معیشت و مشکلات آنان را داشته باشد. به نظرم این موضوع در شرایط فعلی اهمیت ویژه‌ای دارد. ما تا کنون تلاش کرده‌ایم از زنان عادی جامعه که خانه‌دار و یا کارگر هستند درباره‌ی مطالباتشان بپرسیم. اگر با خودمان روراست باشیم زنانی که عمری را در خانه گذرانده‌اند یا حتی درگیر مشکلات بین محل کار و خانه بوده‌اند هنگامی که با موضوع مطالبات مورد پرسش قرار می‌گیرند عموماً حرف زیادی برای گفتن ندارند. در حقیقت خواسته‌ها و مطالبات، در جریان یک کار جمعی و تشکلی راحت‌تر و پخته‌تر شکل می‌گیرد و به نظرم از این راه می‌توان گام بزرگی در جهت رسیدگی به خواسته‌های زنان و برابری برداشت.

در این چشم‌انداز و برنامه، جایگاه و نقش سایر گروه‌های اجتماعی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظرم برای تشکلی‌یابی زنان، سایر گروه‌های اجتماعی چون معلمان، کارگران و فعالین ان.جی.اوها می‌توانند کمک شایانی داشته باشند. شناسایی و پیگیری زنان و لزوم تشکیل یک نهاد جداگانه برای آنها مثلاً برای زنان کارگر یا معلم و کشاورز و ... ابتدا می‌تواند با سایر گروه‌های اجتماعی مطرح و پس از آن زمینه برای این چنین تشکلی‌هایی فراهم شود. همچنین زنان فعال در زمینه‌های دیگر می‌توانند برای تحقق این هدف کمک قابل توجهی انجام دهند و همبستگی بین فعالین زنان و سایر فعالین انجام می‌شود. فعالین زنان با این کار مطالبات معیشتی اقشار دیگر را تأیید می‌کنند و جدا از دیگران به فعالیت نمی‌پردازند. در حقیقت فعالین زنان می‌توانند تبعیض‌هایی را که به واسطه زن بودن در هر شغل و صنفی به آنها وارد می‌شود به زنان یادآوری کنند و در عین حال فعالین اجتماعی دیگر را به کمک بطلند و همراه آنان باشند.

چه تجاربی در زمینه تدوین یک برنامه ایجابی با همکاری سایر کنشگران از دیگر حوزه‌های اجتماعی دارید؟ در این ارتباط با چه دستاوردها یا موانعی مواجه بوده اید؟

آخرین تجربه‌ای که داشتیم ایجاد کارزار منع خشونت خانوادگی بود که تلاش کردیم از دیگر حوزه‌ها نیز فعالین را برای این کارگاه‌ها جذب کنیم. ارتباط با فعالین کارگری - معلمان و همین‌طور تا حدی فعالین حوزه کودک، کار با فعالین حوزه کودک محدود به تهیه مکان از طرف آنها شد و نتوانستیم پیش‌تر برویم. اما با فعالین کارگری و معلمان ارتباط بیشتری گرفتیم و تا حدی توانستیم این مطالبه را برای آنها نیز مهم و اساسی نشان دهیم. هنوز در پروسه‌ی اجرای کار قرار داریم اما بزرگترین دستاورد، داشتن گروهی متشکلی از فعالین در حوزه‌های مختلف است. از جمله موارد دیگر، استفاده از پتانسیل این جنبش‌ها برای ورود به خانواده‌های کارگران و معلمان به پشتوانه نیروی فعالین و شنیدن مطالبات و حرف‌های آنان در حوزه مسئله خشونت خانوادگی بود؛ مکان‌هایی که شاید بدون همراهی فعالین دیگر حوزه‌ها از دسترس ما خارج بود.

به نظرم عدم همراهی بیشتر آنان با ما به دلیل آن است که ما با مطالبات معیشتی آنان همراه نشده‌ایم و این مورد ممکن است به ما ضربه بزند. این همراهی باید دوطرفه باشد و ما باید زمان و نیرویمان را به گونه‌ای سازماندهی کنیم که به این ارتباط دو طرفه نیروی بیشتری ببخشیم.

برای همکاری و همراهی بیشتر کنشگران حوزه‌ها و جنبش‌های اجتماعی دیگر، چه راهکارها و اقداماتی را در دستور دارید یا پیشنهاد می‌کنید؟ چگونه می‌توان در جهت تدوین برنامه‌ای جامع حرکت کرد که مسائل، منافع و چشم‌اندازهای طیف گسترده‌ای از ذینفعان را در بر گیرد؟

در هنگام تدوین برنامه ایجابی اگر می‌خواهیم طیف گسترده‌ای از فعالین اجتماعی را با خود همراه کنیم ابتدا باید با ارتباط گسترده‌تر با فعالین حوزه‌های دیگر مطالبات و خواسته‌ها و ادبیات آنان را بهتر بشناسیم و تلاش کنیم در برنامه‌ای که تدوین می‌کنیم این خواسته‌ها و حتی ادبیات را نیز تا حد امکان لحاظ کنیم. ...

چپ و معضل انتخابات

مشارکت در انتخابات: تاکتیک یا «هم استراتژی هم تاکتیک»

رضا جاسکی



نمی‌دانم که خواننده این سطور به فوتبال علاقه دارد یا نه. البته اگر ندارد، قصد من در اینجا متقاعد کردن وی برای تماشای فوتبال نیست بلکه چیز دیگری است. معمولاً قبل از همه بازی‌های فوتبال چه در سطح بین‌المللی و چه ملی، هنگامی که دو تیم نابرابر قرار است مسابقه دهند، سؤالی که همیشه از تیم ضعیف‌تر می‌شود، این است: «تاکتیک شما برای مقابله با تیم مقابل چیست؟» و معمولاً جوابی که از سوی مربی یا کاپیتان تیم داده می‌شود چنین است: «حریف ما تیم بسیار مقتدری است و بازی سختی را در پیش داریم، اما ما بازی خود را به خاطر تیم مقابل عوض نمی‌کنیم. ما بازی خودمان را خواهیم کرد». نکته جالب در اینجا دو چیز است: اول، این سؤالی است که فقط از تیمی که قرار است مغلوب شود پرسیده می‌شود. دوم، هر چقدر مربی تیم بر استقلال تیمش بیشتر تأکید کند، تقریباً همیشه این معنی را می‌دهد که مربی بازی تیم خود را به طور رادیکال‌تری بر اساس بازی تیم مقابل تغییر خواهد داد. نتیجه هم در اکثر موارد این است که تیم مزبور با نتایج بسیار ضعیف‌تر از حد انتظار، بازی را به تیم مقابل واگذار می‌کند. دلیل اصلی نتایج ضعیف‌تر از حد معمول این است که تغییر یک شبه بازی کار ساده‌ای نیست، زیرا هر تیمی ایده‌های خاصی برای بازی خود دارد، آن‌ها را مرتب تمرین می‌کند و راه‌های استفاده از تمام نیروی تیم را آموخته است.

این موضوع همیشه مرا به یاد ما چپ‌های ایرانی می‌اندازد. اول، ما هر چه بیشتر بر تاکتیکی بودن انتخابات تأکید کنیم، در هنگام انتخابات بیشتر بر ضد آن رفتار می‌کنیم. دوم، معمولاً تمام نوشته‌ها و شعارهای ما پر از «مرگ بر» و امثالهم تا آغاز انتخابات است و در آخرین لحظه تصمیم به تغییر ناگهانی آن می‌گیریم.

ممکن است گفته شود، طبعاً یک نیروی سیاسی باید بتواند تاکتیک‌های خود را بنا بر شرایط عوض کند. اما نمی‌توان بدون جنگجویان متقاعد وارد جنگ شد و انتظار کسب پیروزی، هر چند کوچک، هم داشت. ضمن آن که نمی‌توان بدون تمرینات قبلی انتظار معجزه داشت. این موضوع، به ویژه در مورد تیم‌هایی که ضعیف‌اند و امکانات محدود دارند بیشتر صدق می‌کند. زیرا یک تیم ضعیف برای کسب پیروزی، هر چند کوچک، نیاز به هماهنگی همه نیروهای خود و استفاده صددرصد از تمام امکانات ناچیز خود را دارد. در عوض، تیم مقتدر شاید بتواند با فقط نیمی از ظرفیت خود به پیروزی، هر چند نه متقاعدکننده اما در هر حال پیروزی برسد. ما چگونه می‌توانیم از حداکثر ظرفیت خود استفاده کنیم؟

نهاد انتخابات و دموکراسی

من فکر می‌کنم که تقریباً اکثر نیروهای چپ در این مرحله از مبارزه، بدون توجه به درک‌شان از گذار به سوسیالیسم، پست‌کاپیتالیسم، یا هر آنچه که جامعه «آرمانی» خود را می‌نامند، خواهان رسیدن به یک جامعه دموکراتیک از طریق مشارکت فعال همه شهروندان ایرانی، بدون اعمال هیچ گونه تبعیضی، در سرنوشت کشور اند. اختلاف اصلی بر سر راه‌های رسیدن به آن است. به نظر می‌رسد که ما برای ادامه بحث نیاز به تذکر چند نکته مقدماتی داریم.

نکته اول این که، ظهور سرمایه‌داری و دموکراسی غربی به شکل کنونی آن به طور همزمان باعث گشته است که ما امروز هم این دو هم‌زاد را تفکیک‌ناپذیر قلمداد کنیم. رقابت آزاد سرمایه‌داران در بازار و آزادی کارگران در فروش نیروی کار خود، بدون آزادی و برابری اهالی یک کشور و ارتقاء آنان به شهروندان میسر نبود، اما امروز همان‌طور که عده زیادی از نظریه‌پردازان چپ مطرح می‌کنند، رشد و قوام سرمایه‌داری وابسته به وجود یا تعمیق دموکراسی نیست. وجود کشورهایی چون چین، سنگاپور، ویتنام و غیره که در آن‌ها سرمایه‌داری به‌خوبی و بسرعت رشد می‌کند بیانگر این امر است. برای سرمایه‌داری یک قانون جهانشمول وجود دارد و آن کسب هرچه بیشتر سود است. اگر بتوان امنیت سرمایه را در جمهوری اسلامی تأمین نمود، استفاده از کار ارزان در کشوری که کارگران هیچ حق عملی برای دفاع از خود ندارند، بسیار خوشایندتر است. کمپانی‌های غربی از ترس افکار عمومی خود، و نیز داشتن فرآیندهای یکسان در کشور مادر و کشورهای غیر غربی مجبور به رعایت برخی از قوانین حداقلی اند، که بسیار مثبت است، اما این مسأله را نیز می‌توان با قانون طلایی کسب سود بیشتر توضیح داد.

دوم، بر خلاف تصور برخی از چپ‌گرایان دموکراسی یک فرم نیست. تجربه تلخ سوسیالیسم واقعاً موجود باعث قدرت گرفتن هر چه بیشتر این مسأله شد که دموکراسی و سرمایه‌داری جدایی‌ناپذیرند. وظیفه چپ تعمیق دموکراسی است و نه تعلق آن.

سوم، در میان برخی از روشنفکران این عقیده وجود دارد که انتخابات هم‌زاد جمهوری اسلامی است و بدون آن ما نمی‌توانستیم شاهد انتخابات رقابتی باشیم. در این نکته حقیقتی وجود دارد، اما این تمام واقعیت نیست. چرا؟

موج اول دموکراسی در سده نوزدهم آغاز و با ظهور فاشیسم به پایان رسید. در این دوره، تعداد کشورهای دموکراتیک در حدود ۲۹ کشور بود. اما این تعداد در نتیجه جنگ و فاشیسم به ۱۲ کشور در پایان دور اول کاهش یافت. موج دوم، پس از پایان جنگ دوم آغاز شد و تعداد کشورهای دموکراتیک به ۲۶ رسید. موج سوم، پس از انقلاب پرتغال و کمی قبل از انقلاب ایران شروع گشت. بالاخره موج چهارم پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی آغاز شد. در سال ۲۰۰۴ تعداد کشورهایی که «دموکراتیک» خوانده می‌شدند به ۱۱۸ کشور رسید.

در ابتدا، و شاید هنوز هم برخی از آنان، ارزیابی خود از کشورها را بر اساس ساختار حکومتی آن‌ها قرار دادند. مدتی طول کشید تا کم‌کم پدیده اتوکراسی یا دقیق‌تر همزیستی نهادهای کج و معوج شده دموکراتیک و دیکتاتوری مورد توجه قرار گرفت. منظور این که نهاد انتخابات اگرچه بعد از انقلاب اهمیت یافت، اما بدون انقلاب نیز، به خاطر روح زمانه ما، خواه ناخواه اهمیت بیشتری می‌یافت.

از طرف دیگر، خمینی در خرداد ۱۳۴۲ مخالف مشارکت زنان در انتخابات بود. اما به زودی به اهمیت شرکت زنان در انتخابات و مبارزه سیاسی پی برد. اگر خمینی‌ساز را به عنوان یک جریان در نظر بگیریم، او هر چند که رهبر این جریان بود اما از دیگر نیروهای این جریان و نیز خارج از آن تأثیر پذیرفت. زمانی به آقاي سروش در ملاقاتی در پاریس گفته بود که مارکسیست‌ها هجی درست کلمه «فلسفه» را بلد نیستند، اما باید کتاب‌های فلسفی و اقتصادی آن‌ها را خواند! اگر خمینی در سال ۱۳۴۲ پیروز شده بود چه می‌شد؟ آیا انتخابات اهمیت سال ۱۳۵۷ را می‌یافت. مسلماً به این سؤال نادرست تاریخی نمی‌توان پاسخ داد، اما می‌توان گفت که ساختار حکومتی ایران، حتی اگر خمینی خواهان سقوط شاه می‌شد، متفاوت از سال ۱۳۵۷ می‌شد. اما این بحثی انتزاعی است که نیازی به ورود به آن دیده نمی‌شود.

چهارم، انتخابات رقابتی در ایران نه پس از سقوط شاه بلکه پس از مرگ خمینی اهمیت یافت. در دوران حیات خمینی نهاد انتخابات ضعیف بود. قطعاً یکی از دست‌اوردهای انقلاب استقرار جمهوری و برداشتن ساختار سلطنتی بود. اما همان‌طور که در قسمت اول مقاله گفته شد، در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی یک تناقض بسیار بزرگ به نام ولی‌فقیه-رئیس‌جمهور وجود دارد. این تناقض به خاطر فرم حکومتی و واقعیت جامعه ما به وجود آمده است. این تناقض بین قدرت عالمان (ولی فقیه) و قدرت مردم (رئیس‌جمهور) است. بسیاری که درایت سیاسی ندارند می‌خواهند این تناقض را با حذف جمهوری حل کنند.

پنجم، اما در ایران امکان برپایی حکومتی از نوع عربستان سعودی وجود ندارد. ایران در عرض یک قرن بیش سه جنبش بزرگ ملی ترقی‌خواهانه را از سر گذرانده است. به جز آن، همه، اعم از سران نظام و مردم، خاطره جنبش سبز را در خاطره دارند. از طرف دیگر جمهوریت یکی از پایه‌های این رژیم است و نمی‌توان آن را به سادگی حذف کرد. در جمهوری اسلامی یکی از وظایف انتخابات تقسیم قدرت در نیروهای خودی و تفرقه در نیروهای غیرخودی است. حذف آن درست مانند اعلام حزب رستاخیز توسط شاه خواهد بود. ...

چپ و معضل انتخابات ...

ادامه از صفحه ۱۰

همیشه امکان حماقت و خودکشی سیاسی وجود دارد، اما دست زدن به آن به دو دلیل می‌تواند قابل توجیه باشد. یکی از روی ضعف، یعنی این که رژیم دچار چنان بحرانی است که آخرین راه چاره را سرکوب همه می‌داند. دوم این که در خود چنان قدرتی احساس می‌کند که دیگر نیازی به مزاحم نمی‌یابد. حتی در این حالت آخری وقتی که همه نیروهای رژیم در یک سمت جبهه و بدون اختلاف نظر در کنار هم قرار دارند، اگر نخواهند اشتباه شاه را مرتکب شوند، آن گاه باید انتخابات به عنوان راه طبیعی تقسیم قدرت را بپذیرند و نه آن که آن را حذف کنند. ششم، اسلام ساختار حکومتی ندارد. درست همان‌طور که در صدر اسلام پس از فتوحات اسلامی سران اسلام مجبور شدند که دست به دامان دیوانسالاران کشورهای بزرگ از جمله ایران گردند، در موقع انقلاب نیز خمینی دست بدامان حقوقدانانی چون لاهیجی، کاتوزیان و حبیبی برای یافتن ساختار حکومتی مناسب امروز شد. در دوران بنی‌امیه خلافت موروثی شد. امامت نیز موروثی بود چرا که شکل غالب تقسیم قدرت و مشروعیت سیاسی، شکل سنتی از طریق تداوم حکومت توسط بازماندگان بود. اما اگر امروز به دنیای اطراف نگاه کنیم، فقط ۴۷ کشور وجود دارند که نوعی از سلطنت را حفظ کرده‌اند. خمینی سلطنت و موروثی کردن قدرت را مخالف سیره اسلامی بودن می‌شمرد، هر چند که امامت خود موروثی بود و اشکال فقط در سلطنت‌طلبی بنی‌امیه خلاصه نمی‌شد. در آن زمان مشروعیت سنتی شکل غالب مشروعیت بود. از این رو، اگر چه جمهوری و حکومت اسلامی دو مقوله جدا هستند، اما خمینی مجبور به پذیرش جمهوری شد. این دو هم‌زاد هم نیستند. خمینیسم وقتی که خود را یک‌ه‌تاز میدان دید، از در عقب حکومت اسلامی و ولایت فقیه را وارد جمهوری نمود و تاکنون از خون آن تغذیه نموده است. ولایت فقیه دیر یا زود مردنی است، اما بدون وجود جمهوری بقای آن بسیار کوتاه می‌گردد.

هفتم، بنابراین حذف جمهوری و در نتیجه ریاست جمهوری قسمتی از مشکلات ولی‌فقیه را حل می‌کند، اما مشکلات بدتری را می‌آفریند. ممکن است گفته شود، پس از مرگ خمینی پست نخست‌وزیری حذف شد، ولایت فقیه مطلقه گشت، شرط فقاقت ولی‌فقیه تغییر کرد، مجلس خبرگان ایجاد شد. واقعیت امر این است که هیچ کدام از این‌ها اهمیت بسزایی نداشتند. همه پذیرفته بودند که پست نخست‌وزیری و ریاست جمهوری با هم جور در نمی‌آیند ضمن آن که نخست‌وزیر منتخب مردم نبود. ولایت فقیه در زمان خمینی کاملاً مطلقه بود و او حتی به قول خودش می‌توانست بنا بر مصلحت نظام، احکام فرعی الهی را لغو کند. لغو شرط مرجعیت از شرایط ولی فقیه گام دیگری در جهت «زمینی» کردن ولی‌فقیه بود. به عبارت دیگر، فقیهی با حداقل فقاقت اما قابل قبول از جانب دیگران برای صدارت. یعنی، ولی فقیه می‌بایستی قبل از هر چیز سیاستمدار خوبی باشد تا فقیهی بزرگ، حدود و ثغور قدرت مجلس خبرگان همه در جهت زمینی کردن نهاد ولایت فقیه بود.

هشتم، همه کشورهای دیکتاتوری به گونه‌ای مشکل تقابل رأی مردم و مصلحت نظام را حل کرده‌اند. همه معمولاً امکان انتخاب شدن نیروهای اپوزیسیون و احزاب مخالف را به شکل غیر قانونی محدود کرده‌اند. اما این محدودیت در جمهوری اسلامی شکلی قانونی به خود گرفته است.

نتیجه این که اگرچه نهادی چون انتخابات پس از مرگ خمینی به خاطر تضادهای درونی جمهوری اسلامی شکل رقابتی به خود گرفت، اما این رقابتی بودن وابسته به اختلافات گروه‌های متفاوت رژیم، تضادهای ساختاری جمهوری اسلامی و استفاده رژیم از اختلافات درونی خود برای ایجاد تنش در میان مخالفان، و تکیه بر مشارکت مردم است.

تقسیم ترس؟

در رابطه با انتخابات زیاد نوشته شده و خواهد شد. همان‌طور که در بخش اول گفته شد، انتخابات در جمهوری اسلامی پدیده‌ای ناخوشایند اما لازم و گریزناپذیر است. انتخابات یک نمایش خیمه‌شب‌بازی نیست. اما به چه دلیلی باید در آن شرکت کرد؟ اگر در گذشته هنگام صحبت از انتخابات، قبل از هر چیز برنامه انتخاباتی یک حزب یا یک کاندیدای انتخاباتی مورد بحث قرار می‌گرفت و بر پایه آن نیروهای سیاسی تصمیم به حمایت از یک کاندیدای معین می‌گرفتند، امروز دیگر نیازی به این کار وجود ندارد. سران رژیم، نیروهای سیاسی و مردم بر پایه ترس در انتخابات شرکت می‌کنند.

یک دهه قبل، الی بدیو انتخابات فرانسه را بر پایه ترس تشریح نمود. این که چقدر تحلیل وی از انتخابات فرانسه، بخصوص کل انتخابات پیش‌رو را برای پایه ترس می‌توان توضیح داد یا نه موضوع بحث ما نیست اما به خوبی می‌توان از شیوه استدلال او در مورد انتخابات در ایران و مثلاً انتخابات پیش رو استفاده کرد.

ولی فقیه، نظامیان رانت‌خوار، روحانیت و نیروهای محافظه‌کار خواهان برگزاری هیچ انتخاباتی نیستند زیرا در حکومت دست بالا را دارند، آن‌ها فکر می‌کنند که موقعیت غالب و امتیازهای فراوانی که در اختیار دارند مشروط، متزلزل و موقتی اند. این به ترس از مردم، ترس از نیروهای خارجی از دخالت در ایران، ترس از اعتدالیون، «اصلاح‌طلبان» که ممکن است این شرایط را دگرگون کنند بدل می‌شود. آن‌ها هیچ طرح بزرگی برای آینده ایران ندارند. تنها طرحشان قداره‌کشی در منطقه برای گسترش نفوذ خود به هر قیمتی از ترس احتمال حمله خارجی است. آن‌ها باور دارند که به کشور امنیت بخشیده‌اند. فکر می‌کنند در منطقه‌ای که جنگ بیداد می‌کند، حضور قوی نیروهای نظامی ایران در کشورهای همسایه مانع رسیدن آتش جنگ به ایران می‌شود. این که مرزهای دفاع از ایران را به خارج از ایران منتقل کرده‌اند. در ایران قدرت را در دست دارند و در پی ساختن هیچ مدینه فاضله‌ای نیستند و نمی‌توانند آینده‌ای بهتر از اقتصاد مقاومتی ترسیم کنند. این ترس آن‌ها محافظه‌کارانه است. هیچ چیز نوپی در خود ندارد. آن‌ها در واقع خواهان تغییر نیستند، بلکه خواهان حفظ شرایط موجود به شیوه خود اند.

از سوی دیگر ما با ترس اعتدالیون، اصلاح‌طلبان روبرو ایم. آن‌ها در قدرت شریک و در نتیجه شریک بسیاری از ترس‌های محافظه‌کاران اند. اگرچه لیست کاندیداهای خود را در انتخابات قبلی لیست امید نامیدند اما هیچ طرح امیدبخشی ندارند. آن‌ها، هم از مردم ترس دارند هم از محافظه‌کاران. ترس از تقلب در انتخابات، ترس از نداشتن امکانات کافی برای تبلیغات، ترس از شورای نگهبان برای آن که ممکن است کاندیداهایی چون احمدی‌نژاد را تأیید و روحانی را حذف کند. ترس از این که باید در چند جبهه مبارزه کنند. ترس از این که اختلافات با ولی‌فقیه بیشتر شود. آن‌ها از مردم نیز می‌ترسند، زیرا کارنامه خوبی از خود نشان ندادند و مردم ناامید شده‌اند. آن‌ها به مردم نیاز دارند، اما از ترس بیرون رفتن از چارچوب پذیرفته شده در جمهوری اسلامی، از ترس عدم کنترل مردم به آن‌ها مراجعه نخواهند کرد و از آن‌ها یاری نخواهند طلبید. آن‌ها درست در نقطه مقابل محافظه‌کاران فکر می‌کنند که اگر در قدرت باقی نمانند، صلح از کشور برچیده می‌شود. تنها راه جلوگیری از جنگ تفاهم با کشورهای غربی و کشورهای منطقه است. اگرچه به صلح فکر می‌کند، اما حاضر نیستند مشارکت نظامیان در جنگ‌های سوریه، عراق و یمن را محکوم کنند. زیرا آن را قبول دارند یا این که از ترس خشم ولی‌فقیه در این مورد سکوت کرده‌اند. ترس آن‌ها هم چون ترس گروه قبلی محافظه‌کارانه است. آن‌ها خواهان حفظ ولایت فقیه، شورای نگهبان، قوانین پوسیده تبعیض‌گرایانه به هر قیمتی اند. آن‌ها حداقل امروز حتی شعار تغییر نمی‌دهند.

اما یک ترس دیگری نیز وجود دارد که از ترس اولیه ناشی می‌شود. ترس بخشی از نیروهایی که در خارج از نظام قرار دارند؛ نیروهای اپوزیسیون. این ترس مشتق از ترس اول است. ترس از این که نظامیان - نظامیانی که خود از مردم به خاطر احتمال از دست دادن قدرتشان می‌ترسند - قدرت بگیرند. ترس از این که اگر نظامیان به قدرت برسند، امکان مداخله خارجی بیشتر می‌شود. ترس از این که ایران سوریه می‌شود. ترس از ملغی شدن جمهوری به خاطر به قدرت رسیدن رئیسی. اگرچه همین اپوزیسیون معتقد است که قدرت حاکم کنونی ولایتی - نظامی است، ولی آن‌ها در پی یک دست کردن حکومت اند.

در عین حال در میان اپوزیسیون یک ترس دیگر وجود دارد. اپوزیسیونی که فکر می‌کند اگر در انتخابات شرکت کند، باعث مشروعیت بیشتر نظام می‌شود، یعنی ترس از مشروعیت بیشتر. ترس از این که مردم از ترس نظامیان رأی دهند. این اپوزیسیون از قدرت‌گیری نظامیان ترسی ندارد، زیرا معتقد است که آن‌ها هم‌اکنون قدرت دارند و فرقی بین محافظه‌کار و اعتدالی پیدا نمی‌کند.

مردم به هر سویی که می‌نگرند فقط ترس را می‌بینند. آن‌ها از شرایط موجود بسیار ناراضی‌اند، اما تقریباً همه نیروهای سیاسی داخلی و خارجی، اسلامی و سکولار، محافظه‌کار، اعتدالی، اصلاح‌طلب یا اپوزیسیون به آن‌ها هشدار می‌دهند که در بهترین سناریو، ...

چپ و معضل انتخابات ...

ادامه از صفحه ۱۱

وضع به حالت کنونی باقی می‌ماند و آنها امید از رأی خود برای حفظ شرایط امروز استفاده کنند. باید حتماً در انتخابات شرکت کنند و به محافظه‌کار یا اعتدالی رأی دهند. آنها را از رأی ندادن می‌ترسانند. بخش کوچک دیگری نیز وجود دارد که آنها را از رأی دادن می‌ترساند، زیرا رأی دادن آنها باعث تحکیم بیشتر رژیم حاکم می‌شود.

در موضوع انتخابات، خصوصاً انتخابات مهمی چون ریاست جمهوری، ترس بر همه حکومت می‌کند. آیا نباید ترس داشت؟ مسلماً ترس احساسی نه فقط انسانی بلکه حیوانی است. باید به آن در خیلی موارد احترام گذاشت. اما آیا وظیفه نهاد انتخابات تقسیم ترس است؟ ترس از قدرت گرفتن دیگری؟ یا این که ایجاد شرایطی برای رقابت نیروهای سیاسی و تقسیم قدرت بنا بر شایستگی‌شان، و دادن امید به مردم؟ امید به مردمی که در قعر زندگی می‌کنند. مردمی که با وجود ثروت فراوان، بخش بزرگی از آنان همچنان در فقر و بیکاری به سر می‌برند و امروز حتی وعده خشک و خالی بهتری نسبت به گذشته نیز به آنان داده نمی‌شود.

تحریم؟

آیا باید هر انتخاباتی را تحریم کرد؟ یا در هر انتخاباتی شرکت کرد؟ آیا کاری می‌شود کرد؟ آیا می‌توان با شعار استقلال عمل، واقعیت قدرت نیروهای حاکم را نادیده گرفت؟ مسلماً خیر!

اگر به مثال فوتبال بازگردیم، آن تیمی موفق می‌شود که ضمن حفظ هسته اصلی بازی خود، نه فقط بازی تیم قدر مقابل را در نظر می‌گیرد، تمام نقاط ضعف و قوت آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، بلکه زمین بازی، داور، تماشاچی و خیلی از موارد دیگر را نیز در نظر می‌گیرد و تاکتیک‌های مختلفی را بنا بر شرایط به اجرا می‌گذارد. آنچه که باید تأکید کرد این که تفاوت زیادی بین یک مسابقه فوتبال و مبارزه انتخاباتی- نه تنها در ایران که به علت وجود فیتلرهای مختلف قانونی و عملی، قوانین بازی مرتب عوض می‌شوند- بلکه در هر کشور دموکراتیک دیگری وجود دارد. آن فقط مثالی در جهت ساده نمودن قضیه است. ما باید چند واقعیت ناخوشایند را در نظر بگیریم.

اول، گفته می‌شود که انتخابات ایران همیشه بخش بزرگی از روشنفکران چپ را غافلگیر می‌کند. برخی دیگر می‌گویند «ایران کشور حوادث و موقعیت‌هاست» و همه همدیگر را «غافلگیر» می‌کنند. واقعیت این است که این فقط مختص ایران نیست و نشانه وجود بحران است. باید گفت که ایران کشور بحران‌زایی است. این بحران‌ها در طی چهار دهه اخیر یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندند. از طرف دیگر، اگر به مسأله انتخابات بنگریم، هنگامی که احزاب در ایران عملاً اجازه فعالیت ندارند، هنگامی که هر دو سال یک بار (اگر فقط انتخابات ریاست‌جمهوری را در نظر بگیریم، هر چهار سال یک‌بار)، در طی مدت کوتاهی به بازیگران مجاز صحنه سیاست اجازه فعالیت داده می‌شود، آیا می‌توان انتظار بیشتری داشت؟ کوتاه کردن فعالیت نیروهای سیاسی از میزان قدرت آن نه تنها نمی‌کاهد، بلکه آن را ناگهانی و تشدید می‌نماید. درست مانند فتری که آن را با نیروی ثابتی طی مدتی طولانی تحت فشار بگذارید و ناگهان رها کنید. آزاد کردن تبلیغات و فعالیت سیاسی به معنی تلاش برای برملا کردن همه اختلاف‌ها، گفته‌ها، قول‌ها، ابراز خشم‌ها، انباشته شده در مدت کوتاهی است. با گرفتن سوپاپ دیگ بخار قدرت انفجاری آن بیشتر و بیشتر می‌شود. طبعاً در چنین شرایطی، تمام بحران‌ها و رازهای مگو گفته می‌شوند. این که همه همدیگر را غافلگیر می‌کنند، گفته درست‌تری است ولی این مختص ایرانیان نیست. اگر این سیستم انتخاباتی را حتی در یک کشور پیشرفته اروپایی نیز بکار برید، نمی‌توان در آنجا نیز انتظار آرامش داشت. طبعاً در رقابت انتخاباتی همه اسرار خاص خود را دارند، اما تبلیغ برای اهداف معمولی حزبی به هیچ وجه سیر مگویی نیست. مشکل این است، که آزادی‌های ابتدایی برای ابراز آنها از طریق کانال‌های معمولی وجود ندارد.

اما این امر به ما چه کمکی می‌کند؟ این که حتی با وجود همه نیروهای کنترل، امکان فطبی شدن وجود دارد. تعمیق بیشتر اختلافات داخلی، این احتمال را بیشتر می‌کند. اما از همه مهم‌تر این که، بدون فرصت مناسب برای تجزیه و تحلیل برنامه‌های انتخاباتی امکان انتخاب مناسب برای مردم و تأثیرگذاری بر برنامه نامزدها وجود ندارد. سابقه کاندیداها بیشتر از برنامه آنها اهمیت پیدا می‌کند.

تقریباً همه در مورد نقش مخرب شورای نگهبان در تأیید صلاحیت شرکت‌کنندگان تأکید دارند و احتمال تأیید نامزد انتخاباتی مستقل وجود ندارد. یکی از نکات مهم و در عین حال تأثرآمیز انتخابات ریاست جمهوری در ایران این است که تقریباً هرکسی امکان ثبت‌نام در انتخابات را دارد اما در عین حال تقریباً همه کاندیداها در فرایند بررسی صلاحیت رد می‌شوند. شورای نگهبان و جمهوری اسلامی سعی می‌کند در این فرآگرد هم بر وجود آزادی فراوان و هم لزوم شورای نگهبان در پروسه تحدید تعداد شرکت‌کنندگان تأکید نماید. اما همه چه در داخل و چه خارج می‌دانند که این هم جزئی از تبلیغات مضحک وجود آزادی در انتخابات در ایران است. نه نیازی به آزادی ثبت‌نام همه در انتخابات است و نه نیازی به سیستم حذف شورای نگهبان. تنها نیاز شاید فقط شهروند ایران بودن (و نه شیعه بودن)، حداقل سواد، سن و مثلاً تعداد معینی امضا از سوی مردم برای مشارکت در انتخابات است.

اما اگر به همین پدیده ثبت‌نام نامزدهای انتخاباتی نگاه کنیم، این که پدر ارزومندی برای ثبت‌نام دختر سه ساله خود در انتخابات ریاست‌جمهوری تلاش می‌کند، یا این که خانم‌های شجاعی با ثبت‌نام خود، رژیم حاکم را به چالش می‌کشند، خود نشانه پدیده دیگری است. جشن انتخابات، هر دو سال یک‌بار در دوره کوتاهی فرصت ناچیزی برای چشیدن قطره‌ای از آب آزادی به مردم نشانه آزادی ایران داده می‌شود. این جشن، جشنی همگانی است. در این شرایط امکان کمی برای طرح برخی از خواسته‌های فعالین مدنی (و نیز سیاسی به شکل پوشیده) وجود دارد. درواقع امکان برگزاری تظاهرات برای خواسته‌های اقتصادی، مانند حقوق کارگران، معلمان، شرایط کار، بیکاری یا سیاسی مانند تغییرات بزرگ و کوچک در قانون در مورد حقوق زنان، اقلیت‌های ملی و مذهبی، آزادی‌های اجتماعی، زیست محیطی و هزاران مشکل کوچک و بزرگ دیگر وجود دارد.

از این رو اگر چه نیروهای اپوزیسیون از شرکت در انتخابات منع شده‌اند، اما آنها باید بیش از هر کس دیگری منتظر برگزاری انتخابات برای طرح نظرات خود باشند. انتخابات زمانی است که باید شبانه‌روزی کار کرد و با خلاقیت از روزه کوچکی که در طی انتخابات باز می‌شود حداکثر استفاده را نمود.

اما اصطلاح «تحریم انتخابات» برای بسیاری به معنی دوری جستن از کل غائله انتخابات است. برای برخی، دورانی است که تمام نیرو را باید صرف متقاعد نمودن دیگران برای عدم شرکت در کل پروسه انتخابات نمود. در حالی که ما باید لحظه رأی دادن را از بقیه پروسه جدا نمائیم. ما می‌توانیم، اگر آن را ضروری تشخیص دادیم، در رأی‌گیری شرکت نکنیم، اما در بقیه مراحل فعال باشیم. از این رو شاید به کار بردن اصطلاح «رای ندادن» یا هر اصطلاح دیگری که مانع سوتفاهم در مورد عدم شرکت در کل این پروسه شود بهتر باشد.

شوراها

در ایران چهار انتخابات بزرگ صورت می‌گیرد: انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای شهر و روستا، مجلس و خیرگان. انتخابات ریاست‌جمهوری بیشترین و انتخابات شوراهای کمترین توجه را به خود جلب می‌کند. درواقع اگر به آمار آخرین انتخابات نگاه کنیم تعداد رای‌دهندگان به ترتیب میزان مشارکت عبارتند از انتخابات ریاست‌جمهوری با ۷۳ درصد شرکت‌کننده (۱۳۹۲)، انتخابات شوراهای با ۶۲ درصد شرکت‌کننده (۱۳۹۲)، انتخابات مجلس با ۶۲ درصد شرکت‌کننده (۱۳۹۴) و انتخابات خیرگان با ۶۱ درصد شرکت‌کننده (۱۳۹۴)؛ در حال حاضر انتخابات ریاست‌جمهوری و شوراهای اسلامی همزمان و مجلس و خیرگان (هشت سال یکبار) می‌توانند همزمان گردند.

اما یکی از تفاوت‌های اصلی در میان این چهار نوع از انتخابات چگونگی بررسی صلاحیت افراد است. تنها نمایندگان شوراهای شهر و روستا خارج از حوزه اختیارات شورای نگهبان قرار دارند. در شوراهای شهر و روستا در حدود دویست‌هزار نفر نماینده (عضو اصلی و علی‌البدل) انتخاب می‌شوند. طبعاً انتخابات در کلان‌شهرهایی چون تهران، اصفهان، تبریز و امثالهم نسبت به روستاهای کوچک از اهمیت بیشتری برخوردار است. اگرچه رسماً مجلس مسئولیت صلاحیت نمایندگان را بر عهده دارد اما افراد مستقل از شانس زیادی برای شرکت در مبارزه انتخاباتی به ویژه در شهرهای متوسط و کوچک و روستاها برخوردار اند. قدرت شوراهای محدود به برنامه‌ریزی شهر و روستاست. ...

چپ و معضل انتخابات ...

ادامه از صفحه ۱۲

این انتخابات سالم‌ترین و گسترده‌ترین انتخابات جمهوری اسلامی است که نیروهای اپوزیسیون از کنار آن به راحتی می‌گذرند. اگرچه امکانات شوراهای محدود است اما آنها می‌توانند هم در حل مشکلات محلی، طرح مشکلات عاجل و ضروری مردم یک منطقه در سطوح بالاتر، ایجاد ارتباط بیشتر بین نمایندگان و مردم و قرین‌سازی در سطوح محلی مؤثر واقع شوند. این درک قطعاً نباید به ایجاد توهم در مورد میزان قدرت این شوراهای و ایده‌آلیزه کردن آنها ختم شود. این به معنی درک انارشیستی از قدرت و نادیده گرفتن قدرت دولت و ولی‌فقیه نیست. این به معنی فساد و رشوه‌خواری مرسوم در شوراهای شهر، به ویژه در کلان‌شهرها، در آنجایی که امکان کسب درآمد از طریق نامشروع وجود دارد، نیست، بلکه قبل از هر چیز به معنی تأکید بر چند نکته است: این شوراهای می‌توانند در صورتی که به شکل هماهنگی در سطح منطقه عمل کنند بر زندگی نه فقط شهر و روستای خود، بلکه در سطحی بزرگ‌تر نیز تأثیر گذارند. دیگر این که، شوراهای تنها جایی هستند که نیروهای چپ و مستقل امکان مشارکت و تأثیرگذاری فعالانه‌تری را دارند. امکان مشارکت زنان و اقلیت‌های دینی، قومی نیز بیشتر می‌باشد. اگر زنان بیشتری در شوراهای انتخاب شوند، آنگاه دفاع از برخی از عقاید قرون وسطایی در مورد ظرفیت زنان بیش از پیش ناممکن می‌گردد.

همزمانی انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای شهر و روستا هم مثبت و هم منفی است. در گذشته، هنگامی که این انتخابات همزمان با مجلس خبرگان برگزار می‌شد، تعداد کمتری در آن شرکت می‌کردند اما در مقایسه با خبرگان از اهمیت بیشتری برخوردار بود. امروز طبعاً این انتخابات نسبت به انتخابات ریاست‌جمهوری هم به خاطر نقش و قدرت رئیس‌جمهور، شکل رقابت کاندیداها، میزان تبلیغاتی که صرف این مبارزات می‌شود از توجه کمتر انتخاب‌کنندگان برخوردار است. این وظیفه اپوزیسیون است تا بر اهمیت این شوراهای تأکید نماید. ممکن است توجه بیشتر اپوزیسیون به انتخابات شوراهای، حساسیت و توجه بیشتر حکومت را متوجه انتخابات این شوراهای نماید اما ما نباید همیشه به خاطر ترس از اقدام‌های احتمالی حکومت خود را محدود نماییم. دیگر این که چپ طرفداران محدودی در کشور دارد و حتی اگر تمام هم خود را صرف این موضوع نماید نمی‌تواند نامزدهای قابل‌توجهی وارد این شوراهای نماید. هدف اصلی تلاش در جهت مشارکت بیشتر نیروهای است که خواهان کمک به مردم اند و نه پرکردن جیب پول خود یا بی‌علاقگی به مشکلات اصلی مردم. در صورتی که چپ بتواند کار مفیدی در این رابطه انجام دهد، طبعاً در آینده از حمایت بیشتر مردمی برخوردار خواهد شد.

در میان انتخابات چهارگانه، انتخابات مجلس خبرگان از کمترین اهمیت برخوردار است. از شرکت در این انتخابات به خاطر ماهیت کاملاً ضد دموکراتیک آن، یعنی به خاطر آن که تنها وظیفه‌اش تعیین ولی‌فقیه است و مظهر تولید و بازتولید قدرت فقه‌های شیعه در فضای عمومی است، باید پرهیز نمود. گر نیروهای سکولار واقعاً در مورد سکولار بودن خود جدی اند به هیچ وجه نباید وارد تله شرکت در انتخابات خبرگان به بهانه‌های مختلف شوند، مگر آن که این مجلس به خواهد تحت شرایط معینی به زندگی خود پایان دهد. کمک به مرگ (اوتانازی) این بیمار ناعلاج تنها وظیفه چپ است. متأسفانه در سال‌های اخیر، برخی از نیروهای چپ، مردم را به مشارکت در انتخابات خبرگان تحت عناوین و شعارهای مختلف نموده‌اند. مردم تاکنون در مورد مشارکت در انتخابات مجلس خبرگان کمترین توجه را نشان داده‌اند و یکی از دلایل همزمان کردن آن با انتخابات مجلس، تشویق مشارکت بیشتر مردم در آن بود.

اما در مورد انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری، به ویژه انتخابات ریاست‌جمهوری، چه باید کرد؟

برنامه سایه

مشکل اصلی انتخاباتی که اپوزیسیون با آن دست و پنجه نرم می‌کند، قوانین مربوط به انتخاب رئیس‌جمهور (شیعه بودن و تفسیر رجل) و نظارت استصوابی است. آنچه که مسلم است مبارزه در جهت رفع تبعیض در قوانین جمهوری اسلامی در همه زمینه‌ها از جمله انتخابات باید ادامه یابد. اما به جز تأکید بر این نکته کلیدی، با توجه به شرایط موجود چه باید کرد؟

اپوزیسیون چپ نمی‌تواند از پیش هر انتخاباتی را به خاطر شرایط عدم دموکراتیک آن «تحریم» کند. از طرف دیگر همه می‌دانند شورای نگهبان بنا به ترکیب و وظیفه خود حامی ولی‌فقیه، حافظ منافع محافظه‌کاران، مدافع اسلام فقه‌ای است و همه نیروهای مزاحم را در حد امکانات خود تصفیه خواهد نمود. اما رقابت بین نیروهای تأیید شده از یک سو و پاره‌ای از آنها با ولی‌فقیه نیز وجود دارد. آیا می‌توان از این شرایط استفاده کرد؟ وظیفه چپ برقراری دموکراسی در ایران با استفاده از شرایط موجود است. از یک طرف، او نمی‌تواند خود را به شرایط ایده‌آلی که وجود ندارد محدود نماید، در عین حال نباید به تله انتخاب بین پد و بدتر درغلطد. نمی‌تواند تاکتیک‌های خود را فقط بر اساس تاکتیک‌های ولی‌فقیه، محافظه‌کاران و اعتدالیون تنظیم کند. از طرف دیگر آن نمی‌تواند در فضای خیالی بدون در نظر گرفتن این نیروها، تاکتیک موثری را اتخاذ نماید.

در دوره دهم انتخابات ریاست جمهوری، در اسفند ماه ۱۳۸۷ عده‌ای از فعالین سیاسی بیانیه‌ای به نام انتخابات و گفتمان «مطالبه محور» منتشر کردند. در این بیانیه آن‌ها برخی از خواسته‌های حداقلی خود در زمینه رفاه و عدالت، آزادی و حقوق بشر، و روابط بین‌الملل مطرح کردند. در اینجا قصد من نه ورود به مسائل مطروحه در این بیانیه بلکه شیوه برخورد آن است. این بیانیه توجه را از ریاست جمهوری چه کسی به ریاست جمهوری با چه برنامه‌ای تغییر داد. طبعاً گفته خواهد شد که در نهایت این افراد و نیروهای سیاسی اند که تغییرات را ایجاد می‌کنند و نه برنامه‌های از قبل اعلام شده. نامزدهای ریاست‌جمهوری می‌توانند برنامه‌های را بدون قصد انجام آن منتشر کنند یا این که در عمل به دلایل مختلف موفق به اجرای آن نشوند. روحانی ادعای داشتن شاه‌کلید نمود اما در عمل فقط یک در را باز کرد.

اگر چپ، و نیز دیگر نیروهای اپوزیسیون یا حتی مستقلی که مخالف جمهوری اسلامی نیستند، نمی‌توانند در مبارزه انتخاباتی شرکت نمایند، آیا نمی‌توانند بر آن تأثیر گذارند؟ اگر چه برنامه حداقلی خود برای شرایط مشخص هر انتخاباتی را از مدت‌ها قبل از شروع پروسه کوتاه انتخابات به بحث و گفتگو گذارد، می‌تواند:

- به اندازه توان خود بر مباحث جاری تأثیر گذارد. این توان هر چقدر ناچیز باشد، وجود دارد. مهم آن است که مباحث مطروحه نه بسیار کلی باشند که بتوان از آن هر تفسیری نمود و نه بسیار جزئی باشند، که هر گونه خلاقیتی را مورد پرسش قرار دهد.

- این برنامه باید درست مثل یک برنامه ریاست‌جمهوری چهار ساله محدود و قابل اجرا باشد.

- برگرفته از شرایط موجود، با توجه به مشکلات عاجل مردم تعیین شده باشد.

در چنین صورتی، به سهم خود می‌توان به شکل سازنده مشکلات واقعی مردم را تعریف نمود و برای آن راه‌حل پیشنهاد کرد.

از سوی دیگر، اپوزیسیون چپ برای خود و طرفداران خود پلاتفرمی ایجاد می‌کند که بر اساس آن می‌تواند به حمایت از نامزد خصوصی یا مخالفت با نامزد دیگری بپردازد. برای چپ وجود چنین پلاتفرمی مزایای دیگری نیز در بر دارد، از جمله مشارکت و تلاش برای یافتن راه‌های مناسب قابل اجرا و نه خیالی و نیز تمرین برای نزدیک کردن نظریات خود در زمینه‌های عملی.

در دموکراسی‌های غربی در کنار احزابی که دولت را در دست دارند، «دولت سایه»، «بودجه سایه» «کابینه سایه»... وجود دارد. مثلاً وظیفه کابینه سایه، با وزارت سایه خود، طرح پیشنهادهای اپوزیسیون در برابر پیشنهادها دولت حاکم است. طبعاً کابینه سایه وظایف دیگری نیز به عهده دارند که قابل انطباق با شرایط ما نیست. آنچه مهم است این است که اولاً اپوزیسیون اولویت مشکلات مردم را از نظر خود به شکل یک‌جا و قابل دسترسی برای همه مطرح کند. در این صورت، مردم امکان آشنایی با نظرات اپوزیسیون را پیدا می‌کنند. شاید گفته شود، کابینه سایه، بودجه سایه و غیره حتی در دموکراسی‌های غربی بیش از آن که مورد توجه مردم عادی باشد، چیزی است که متخصصین برای مقایسه احزاب مورد توجه قرار می‌دهند. اما واقعیت امر این است که احزاب به دقت برنامه‌های یکدیگر را مطالعه کرده و در موارد زیادی از همدیگر تأثیر می‌پذیرند. برخی از نکات برنامه‌های هیچ‌گاه به گوش مردم نمی‌رسد و برخی در اشکال متفاوتی هر روز مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. یک تفاوت اصلی در اینجا این است که در یک انتخابات دموکراتیک، در طی انتخابات هیچ‌کس از قبل بازنده یا برنده نیست. این رأی مردم است که یک حزب را برنده و دیگری را بازنده می‌سازد. ...

ادامه در صفحه ۱۴

چپ و معضل انتخابات ...

ادامه از صفحه ۱۳

کابینه یا بودجه سایه، پس از انتخابات بوجود می‌آید. در حالی که جمهوری اسلامی از قبل از انتخابات، اپوزیسیون را بازنده اعلام کرده است. از این رو می‌توان از برنامه سایه حرف زد.

مسئله شرکت در سیاست جاری به معنی دست و پنجه نرم کردن با مشکلات زیادی است. انتخابات مشکلات اخلاقی فراوانی را در مقابل ما قرار می‌گیرند. مثلاً، بی‌انید فرض کنیم که در شرایط فعلی ما خواهان کاهش بیکاری به نصف مقدار امروز، افزایش حقوق کارگران و معلمان به اندازه؟ درصد، رفع انواع تبعیضات استخدامی و آموزشی، حذف مجازات اعدام، افزایش بودجه محیط زیست به ده برابر آخرین بودجه روحانی برای مبارزه با ریزگردها در مناطق جنوبی کشور و آلودگی هوا در کلان شهرها باشیم. در انتخابات کنونی، اگر آقای رئیسی همه این برنامه را در برنامه انتخاباتی خود گنجانید و به آنها اولویت اول داد. تکلیف ما چیست؟ آیا باید از ابراهیم رئیسی، از دست‌اندرکاران اعدام‌ها، حمایت کنیم؟

طبعاً در اینجا با دو مسئله اخلاقی روبرو هستیم. اول از فردی که در اعدام‌های سیاسی نقش داشته است، به منظور لغو مجازات اعدام اعلام حمایت کنیم. دوم، به جای حمایت از یک نماینده اعتدالی، از یک محافظه‌کار پشتیبانی کنیم. طبعاً برای پاسخ به چنین پرسشی، بایستی اول به برنامه‌های کوتاه و بلند مدت خود و رئیسی نگاه کنیم. آیا می‌توان به فردی قاتل که از کرده خود نیز پشیمان نیست دفاع کرد؟ آیا این یادآور دروغ و تزویرهای خمینی و سکوت معنوی وی قبل از انقلاب نیست؟ مسلماً همه این‌ها ما را محتاط می‌سازد و فقط وقتی در عمل شاهد تغییرات واقعی در جهت قول‌های داده شده باشیم می‌توانیم موضع خود را تغییر دهیم. بدون برداشتن گام‌های عملی اولیه نمی‌توان تجربیات گذشته را نادیده گرفت. ما قطعاً از هر تغییر مثبتی استقبال می‌کنیم اما نمی‌توانیم جانب احتیاط را رها کنیم و این موضوع در مورد نیروهای اعتدالی یا اصلاح‌طلب نیز صادق است. ما کارنامه عملی آن‌ها را پایه قضاوت خود قرار می‌دهیم. هر چه نیروهایی را به خود نزدیک‌تر احساس کنیم، زودتر مورد حمایت قرار می‌دهیم.

در این رابطه ما می‌توانیم از نیرویی حمایت مشروط نمائیم، در مقابل یکی دیگر سکوت اختیار کنیم، برای آن که انتخابات دو مرحله‌ای شود از شخص سومی به طور مشروط حمایت نمائیم، رأی سفید دهیم، در شرایط معینی از شرکت در انتخابات خودداری کنیم. همه این‌ها در صورت داشتن یک برنامه مشخص و روشن قابل فهم‌تر می‌گردد.

در دورانی که چپ به خاطر شیوه‌های ضددموکراتیک حاکمیت خارج از رقابت قرار داده شده است، تنها عمل معقول یافتن فرد یا نیروهایی است که برنامه‌های نزدیک به برنامه حداقلی ما برای انتخابات جاری دارند. ما برای شروع کار نباید منتظر اعلام برنامه آن‌ها بلکه در درجه اول در صدد اعلام برنامه انتخاباتی خود باشیم، هر چند که امکان رقابت عملی با دیگر رقابا را نداریم اما می‌توانیم برنامه خود را در اختیار مردم قرار دهیم، حتی اگر امکانات ما محدود به نشریات خارج از کشور و رسانه‌های اجتماعی باشند.

چند نکته

گفته می‌شود که «تحریم» انتخابات به معنی ابتذال است. اگر یک نیروی سیاسی حرفی برای گفتن دارد و می‌خواهد هم از طرف مردم و هم حاکمیت جدی گرفته شود، بایستی برنامه مشخص خود را برای مشکلات جاری کشور اعلام نماید. احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون در صورتی می‌توانند به نیروی قابل عرضی تبدیل شوند که این کار را مشترکاً انجام دهند. این هم تمرینی برای خود آنان و هم دیگر نیروها در مورد امکان اجماع و مصالحه بر سر خواسته‌های مشخص جاری است. بدون داشتن یک برنامه مشخص، حمایت از یک کاندیدای مشخص همان قدر ابتذال است که تحریم آن. طبعاً نوشتن یک برنامه مشخص انتخاباتی برای افراد سیاسی منفرد اگر امکان‌ناپذیر نباشد، بسیار مشکل است. و از این رو، ما بنا بر وابستگی نامزدهای انتخاباتی، بدون در نظر گرفتن برنامه آنها، به حمایت یا «تحریم» انتخابات می‌پردازیم. تا زمانی که ما شیوه عمل خود را تصحیح نکنیم، نه از طرف مردم و نه حکومت جدی گرفته نخواهیم شد. این کاری سخت اما شدنی است. طبعاً در صورت وجود «برنامه سایه»، برای رای‌دهندگان این امکان فراهم می‌شود که برنامه چپ، را با برنامه‌های نامزدهای دارای صلاحیت مقایسه نماید. از سوی دیگر نباید فراموش نمود که اصلاح‌طلبان نیز به رای طرفداران اپوزیسیون چپ نیاز دارند، اعلام برنامه می‌تواند بر برنامه انتخاباتی آن‌ها نیز تأثیر نماید.

گفته می‌شود که بین نامزدهای مختلف تفاوت زیاد است و نمی‌توان روحانی، رئیسی و احمدکئزاد را یکی گرفت. این حرف کاملاً درستی است که تفاوت زیادی بین روحانی و رئیسی وجود دارد. اما نمی‌توانیم بگویم شاید تفاوت بیشتری بین رئیسی و احمدی نژاد وجود داشته باشد تا رئیسی و روحانی. اگر بر فرض تقریباً محال روحانی حذف شود و رئیسی و احمدی نژاد در صحنه باقی بمانند، آیا دوستان حاضر به مشارکت در انتخابات فقط به خاطر تفاوت این دو خواهند بود. مسأله اصلی این است که برنامه آقای روحانی چیست و آیا می‌توان با توجه به کارنامه قبلی آقای روحانی یک بار دیگر به او اعتماد نمود؟ در بحث بد و بدتر هیچ‌گاه هیچ‌کس نمی‌تواند تفاوت افراد را نادیده گیرد، صحبت بر سر آن است که آیا ارزیابی ما از یک نیروی معین سیاسی برای تغییر در کشور چیست. اگر ارزیابی این باشد که اصلاح طلبان هیچ چشم‌انداز معینی برای آینده ندارند، شاید بهترین راه تکان دادن اصلاح‌طلبان و رادیکالیزه نمودن آن‌ها، رای ندادن به آن‌ها باشد نه رای دادن. حمایت از یک جریان سیاسی، فقط به صرف داشتن نام اصلاح‌طلبانست.

گفته می‌شود قهر کردن با صندوق رأی به معنی رد دموکراسی و درغلتیدن در مبارزه قهرامیز است. واقعیت امر این است که نهاد انتخابات فقط با آزادی نسبی احزاب و رعایت امکان حداقل رقابت بین نیروهای حاکم با اپوزیسیون در دوران انتخابات معنی پیدا می‌کند. وگرنه نمی‌توان از دموکراسی نامی برد. وظیفه ما تلاش برای تأمین حداقل دموکراسی از طریق مشارکت، رأی سفید یا حتی عدم مشارکت در انتخابات است. اما برخی از روشنفکران ما دچار فتنیسم انتخاباتی گشته‌اند و مشارکت در انتخابات برای آن‌ها به یک جادو بدل شده است. در آخر این که، کسانی که شرکت در هر انتخاباتی را هر بار به طور مشخص مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند، هیچ‌کس را تاکنون دعوت به اعمال قهر نکرده‌اند. ترساندن مردم از چیزی خیالی برای شرکت در انتخابات، خدمت به دموکراسی نیست.

گفته می‌شود که در انگلستان مبارزه برای استقرار دموکراسی بر خلاف فرانسه چند سده و طی رفرم‌های پیاپی صورت گرفت. از این رو باید صبر ایوب داشت و خود را برای تغییرات جزئی آینده آماده نمود. در این گزاره این حقیقت غیر قابل انکار وجود دارد که تغییرات رفتاری و فرهنگی زمان طولانی را می‌طلبد اما بایستی این نکات نیز در نظر گرفت که انگلستان اولین کشوری بود که در این راه گام برداشت. مثالی بزنم، در تولید یک داروی جدید مدت زیادی صرف بررسی، آزمایش و خطا، تغییرات مکرر در محصول و بهبود نتایج تا زمانی که قابل قبول گردد، می‌شود. پس از آن که این نتایج کسب شد، کسانی که عین آن محصول یا محصولات مشابه را تولید می‌کنند نیازی به آن ندارند که زمان زیادی را صرف رفع برخی از مشکلات اولیه‌ای که دیگران قبلاً با آن‌ها دست و پنجه نرم کرده‌اند، کنند. این به معنی آن نیست که ما باید همه چیز را به همان شکلی که دیگران کرده‌اند انجام دهیم اما نادیده گرفتن تجربه دیگران همان درغلتیدن در «غربزدگی» است که هت‌ها گریبانگیر ما شده است. اگر امروز با توجه با شکست تجربه سوسیالیسم واقعاً موجود یا سوسیال دموکراسی گفته شود که ما برای رسیدن به یک کشور سوسیالیستی نیاز به تجربه‌اندوزی زیادی داریم، کاملاً قابل قبول است. اما از آنجا که ما در پی استقرار دموکراسی واقعاً موجود در غرب با همه محدودیت‌هایش در ایران هستیم، نگاه تقاضای صبر ایوب کردن برای ایجاد نهادهای مهم دموکراتیک به معنی نادیده گرفتن شرایط امروزی ما و شرایط دیروزی انگلستان است. دوماً، ما بیش از یک سده، با چند انقلاب و جنبش مهم در صدد استقرار دموکراسی در ایران هستیم و انقدر که گفته می‌شود بی‌تجربه نیستیم. سوماً، تجربه کشورهای امریکای لاتین نشان می‌دهد که امکان گذار از یک کشور دیکتاتوری به یک کشور نسبتاً دموکراتیک در طی مدتی نسبتاً کوتاه وجود دارد. آنچه که قطعی است این که، جا افتادن نهادهای نو پای دموکراسی زمان می‌برد اما نیازی به آن نداریم که چند سده در انتظار باشیم.

گفته می‌شود خامنه‌ای در حال مرگ است و باید در انتخابات مشارکت نمود. بازار شایعات در مورد جان‌نشینان احتمالی وی داغ است. سؤال اصلی اینجاست، خامنه‌ای دیر یا زود می‌میرد، اما آیا این نکته به خودی خود دارای هیچگونه اهمیتی هست؟ در زمان خمینی، نهاد ولایت فقیه قدرت خود را از شخص خمینی دریافت کرد. قانون اساسی و متمم آن تلاش نمود که ...

از متن برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

برنامه اجتماعی

...

۲. حقوق کارگران و مزد بگیران

حق کار اساسی‌ترین حقوق کارگران و مزد بگیران است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی بر آن تأکید شده است. سازمان ما دفاع از حق کار و منافع اقتصادی و اجتماعی کارگران، مزد بگیران و زحمتکشان یدی و فکری و ارتقا همه جانبه شرایط زندگی، سازمانیابی و فعال کردن آنها را جزو اولویتهای برنامه خود می‌داند و برای عملی کردن برنامه زیر تلاش می‌کند:

- تشکیل سندیکاهای مستقل و دمکراتیک کارگری، گسترش و ارتقا کمی و کیفی تشکلهای کارگری و تثبیت حقوق کامل سندیکائی.
- به رسمیت شناختن حق اعتصاب کارگران و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی.
- تضمین امنیت شغلی و اجتماعی کارگران و مزد بگیران و لغو قراردادهای موقت کار در مشاغلی که ماهیت مستمر و طولانی دارند.
- تأمین حداقل حقوق برای همه و افزایش مناسب دستمزد و مزایای نقدی و غیر نقدی کارگران و افزایش قدرت خرید آنان.
- رفع تبعیض در استخدام و اخراج، ارتقا شغل و حقوق و مزایای کار بین زن و مرد، پرداخت دستمزد برابر برای کار برابر و فراهم آوردن منابع، امکانات و فرصتهای شغلی برابر برای زنان و مردان.
- تأمین اجتماعی همه جانبه و فراگیر شامل بیمه‌های درمانی، بیکاری، از کارافتادگی و بازنشستگی برای کارگران و مزد بگیران و خانواده‌های آنان.
- افزایش کنترل و اعمال نظارت بر چگونگی رعایت حقوق کار و ایمنی وسایل و محلهای کار به منظور حفظ ایمنی و سلامت کارگران و مزد بگیران.
- کمک به تشکیل و گسترش تعاونی‌های مسکن و مصرف کارگری از طریق اعطای زمین و تسهیلات، دمکراتیزه و کار آمد کردن سازمان تأمین اجتماعی، واگذار کردن اداره امور صندوق‌های بازنشستگی به اتحادیه‌های کارمندی و کارگری.
- فراهم آوردن حق اظهار نظر و مشارکت کارگران و کارمندان در تصمیم‌گیری‌های واحدهای تولیدی از طریق سازمان‌های صنفی.
- وادار کردن دولت به پذیرش کنوانسیون‌های اساسی سازمان بین‌المللی کار.

...

چپ و معضل انتخابات ...

ادامه از صفحه ۱۴

مشروعیت و قدرت خمینی را در نهاد ولایت فقیه جای داده و آن را حفظ نماید. هم‌اکنون خامنه‌ای قدرت خود را از مقام ولی فقیه کسب می‌کند. اگر خامنه‌ای امروز خود از مقامش استعفا دهد، آنگاه هیچ‌کس گوش به فرمان اوامر او نخواهد بود. در این صورت، احتمالاً هیچ‌کس پس از مرگ وی، زمانی که دیگر وجود ندارد، خود را موظف به اجرای اوامر او نخواهد دانست. جانشین او بر اساس شرایط آن زمان و متناسب با موازنه قدرت‌های مختلف تعیین خواهد شد.

گفته می‌شود که قانون جمهوری اسلامی ضددموکراتیک است از این رو مشارکت در هر انتخاباتی، به معنی قبول قانون و مشروعیت بخشیدن به آن است. باید گفت که ما در هر کجای دنیا که زندگی می‌کنیم خواهان تغییرات معینی در قانون هستیم. بسته به تغییراتی که ما خواهان آن هستیم، می‌توان قانونی را مشروع یا نامشروع دانست. اما در هر حال ما همیشه قانون را به همان صورتی که هست می‌پذیریم تا این که بتوانیم در آن تغییرات لازم را ایجاد کنیم. نمی‌توانیم بدون پذیرش برخی از شرایط بازی، خواهان تغییرات معینی در قانون شد. البته می‌توان در شرایط خاصی برخی از نکات قانونی را نادیده گرفت، آن‌ها را به چالش کشید و نافرمانی مدنی کرد، اما نمی‌توان از روز اول همه را نادیده گرفت.

گفته می‌شود که همه اختلافات درونی جمهوری اسلامی فقط یک نمایش است. آیا ما در طی نزدیک به چهار دهه گذشته فقط شاهد یک صحنه طولانی مدت توطئه ایم؟

نتیجه

در همه جا مردم در انتخابات به امید تغییر شرکت می‌کنند. نقطه آغاز حرکت همه نیروهای پیشرو جامعه کوشش در جهت فراهم کردن شرایط مساعد تغییر است. این نکته‌ای است که همه سیاستمداران دریافته‌اند و حتی ارتجاعی‌ترین آن‌ها نیز مرتباً صحبت از تغییر می‌کنند. مسأله اصلی این است که اولاً تغییر صورت خواهد گرفت؟ و این تغییر در کدام جهت است؟ در جهت منافع مردم است؟ در ایران در طی سالیان سال برخی صرف شرکت در انتخابات که وظیفه آن جایابی و تقسیم قدرت در میان نیروهای سیاسی است را به معنی ترویج دمکراسی قلمداد می‌نمایند. نهاد انتخابات و بسیاری دیگر از نهادهای دمکراتیک در کشورهای دیکتاتوری از محتوی اصلی خود خالی شده است. شرکت در انتخابات با توجه به این واقعیت باید صورت گیرد.

در جمهوری اسلامی محافظه‌کاران، اصلاح‌طلبان و نیز بخشی از اپوزیسیون، با ترسانیدن مردم آن‌ها را به شرکت در انتخابات تشویق می‌کنند. تکلیف ما در مقابل نیروهای حاکم روشن است. هدف آن‌ها کشانیدن مردم به پای صندوق‌های رأی و مشروعیت بیشتر بخشیدن به نیروهای حاکم است. اما وظیفه اپوزیسیون تشویق مردم به انتخابات از طریق ترساندن مردم نیست. یک رهبر سیاسی که در پی تغییر و تحول در جامعه است نمی‌تواند با تکیه بر ترس تغییری در جامعه ایجاد کند. ترسیدن به معنی دعوت به آغاز یک انقلاب خونین نیست. اگر رهبران بزرگی چون گاندی خمین ما را بر می‌انگیزند، این در درجه اول به خاطر قدرت آن‌ها در از بین بردن ترس دل مردم برای تغییرات مثبت در جامعه از طریق مسالمت‌آمیز بود و نه ایجاد رعب و ترس در دل مردم. ترس محافظه‌کار است و وظیفه همه محافظه‌کاران تکیه بر این احساس است. در جمهوری اسلامی، در دوره کوتاه انتخابات امکانات محدودی برای نه تنها ابراز عقاید بلکه اقدام به تظاهرات مسالمت‌آمیز برای طرح تغییرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جامعه است.

ما باید به مسأله مشارکت در چهار انتخابات مهم جمهوری اسلامی به طور متفاوتی برخورد کنیم. وظیفه ما شرکت تقریباً دائمی در انتخابات شوراهای شهر و روستا، عدم شرکت در انتخابات خیرگان، و تصمیم به رأی دادن به کاندیدای/کاندیداهای خاص در شرایط دیگر است. شرط همه این‌ها داشتن یک برنامه سایه برای طرح نظرات چپ، بخشی از اپوزیسیون یا همه اپوزیسیون حاکم است.

از آنجا که امروز ما تحریم انتخابات را به معنی عدم شرکت در هر فعالیت انتخاباتی می‌دانیم، بهتر آن است که به جای تحریم از اصطلاح دیگری مانند رأی ندادن استفاده کنیم. در طی مبارزه انتخاباتی، شرایط مساعدی برای طرح مسالمت‌آمیز خواسته‌های مختلف فراهم می‌شود. وظیفه نیروهای پیشرو مشارکت فعال در همه اقدام‌های ممکن برای طرح مسائل است. در این صورت نیروها تصمیم می‌گیرند که فقط در فاز رأی دادن شرکت کنند یا به دلایلی که به روشنی باید مطرح شود، از رأی دادن خودداری نمایند.

اگر خامنه‌ای و قیچانه مطرح می‌کنند که اپوزیسیون حق انتخاب شدن را ندارد، اما اپوزیسیون را به رأی دادن تشویق می‌کند. ما باید در عوض از فرصت مناسب ایجاد شده استفاده کنیم و در تمام فعالیت‌های پیش از روز نهایی انتخابات شرکت نمائیم و در مورد رأی دادن / رأی سفید دادن / رأی ندادن به طور جداگانه تصمیم بگیریم.

تصویر ناتمام جشن اول ماه ۱۳۶۰ میدان آزادی!

ابوالفضل محققى

اجتماع اول ماه مه ۱۳۶۰، بزرگترین میتینگ سازمان



جشن اول ماه مه (یازده اردیبهشت سال هزار و سیصد و شصت) تهران میدان آزادی، روزی که هرگز آن فراموش نخواهم کرد! حتی در فراموشی پیری! هوای صاف و ملس بهاری، شورو گرمای دختران و پسر جوان از حوزه‌های محلات مختلف تهران همراه با صدها هوادار که از سراسر ایران برای جشن اول ماه مه به تهران آمده اند، فضا را آکنده از نوعی شادی غیر قابل توصیف ساخته است. همه سخت سرگرم آماده کردن میدان برای برگزاری جشنی هستند که سازمان فدائیان خلق (اکثریت) بعد از انشعاب بخش اقلیت اجازه آن را از وزارت کشور گرفته است. شاید نتوانم بعد از گذشت سی و شش سال فضای آن روز و حال هوای جوانان آن نسل را به خوبی ترسیم کنم! نسل پر شور و آرمان خواهی که تصاویر او به تمامی دیده نمی شود؛ نسلی که نا تمام ماند؛ دارند میدان را با پلاکاردها و پرچم‌های رنگی می پوشانند. از بلند گویای بزرگ سرودهای شورانگیزی پخش می شوند. در گوشه شمالی میدان سن نسبتاً بزرگی بر پا کرده اند. شعبه تبلیغات سازمان همراه سازمان جوانان، وظیفه برگزاری این جشن را بر عهده دارند.

وقتی وزارت کشور اجازه برگزاری جشن را صادر کرد بحث های زیادی پیرامون آن در درون سازمان در گرفت و آن را به حساب اطلاعیه ده ماده ای دادستانی انقلاب و درستی خط و مشی جدید حمایت از حکومت جمهوری اسلامی و استفاده از فرصت ها ارزیابی کردند. دادن امتیازات مثبت به مهدوی کنی وزیر کشور که چنین اجازه ای را داده بود، شروع شد. از نوع لباس پوشیدن تا با احترام برخورد کردن و دادن جایگاه خط امام به او که تازه داشتیم در افراد کشف می کردیم . روزی پیم کشیدن و ساز نواختن خامنه‌ای هم معیار مترقی بودن او محسوب می شد. با چنین نگاهی، مست از شروع پیروزی خط حمایت از جمهوری اسلامی، تمام نیروی سازمان را برای برگزاری این جشن بسیج کرده بودیم. جشنی که برای اولین بار سازمان بعد از اقلیت و اکثریت شدن در این سطح بر گذار می کرد. هنرمندان هوادار سازمان، سرگرم تهیه پوسترها و پلاکاردها با مضمون جشن اول ماه مه ، روز جهانی کارگران بودند. صدها جوان پرشور، وظیفه حراست و نگهبانی جشن را بر عهده داشتند. گروه‌های هنری از آذر بایجان لرستان و شمال دعوت شده بودند. فضا از شادی و بوی رفاقت آکنده بود. حس احترام عمیقی نسبت به کارگران در تک تک افراد دیده می شد. در فضای آن روز تعلق خاطر به کارگران و زحمتکشان و مبارزه برای اهداف طبقه کارگر نشانه پایبندی به سوسیالیسم و سازمان های چپ شمرده می شد.

از ساعت دو جمعیت آرام آرام شروع به آمدن کردند. همزمان سر و کلاه گروه های به اصطلاح حزب الله نیز پیدا شدند. چهره های آشنای جلو دانشگاه، اوباش سازمان دهی شده در دسته های الله کرما، هادی غفاری‌ها؛ گروه های انتظامات مرتب گزارش می دادند: "یک وانت آخر در ضلع غربی میدان خالی کردند! اوباش تهران نو، مربوط به هادی غفاری دارند در گوشه دیگر میدان مستقر می شوند." "باکی نیست ما مجوز داریم باید با کمیته مهر آباد و سه راه آذری و سپاه هماهنگ کنید."

کمیته می گوید: "اگر آرام بر گزار شود مسئله ای پیش نمی آید. امروز سالگرد شهادت آیت الله مطهری است. مردم به جشن و پای کوبی حساسند. اگر این سرود، مورودها را حذف کنید و زود تمامش کنید، مسئله ای پیش نمی آید. حتماً باید امروز برقرار می کردید؟"

کسی که برای صحبت رفته است می گوید: "مگر این ها که جمع شدند مردم نیستند؟"

مسئول کمیته به دقت از پائین تا بالا نگاه می‌کند؛ "نه این ها کمونیست ها هستند."

فکر می کند این کمیته خط امام را نمی فهمد!

بخش وسیعی از میدان لبریز از جمعیت شده است ده‌ها هزار نفر که شادی جشن از سیمایشان پیداست . جمعیتی متجاوز از صد هزار نفر. دست می زنند شعار می دهند :

« کارگر، زحمت کش ، فدائی پیوندتان مبارک»

«درد بر کارگر درد بر زحمت کش درود بر فدائی»

در گوشه ای دیگر تعدادی شعار می دهند بند جیم ودال اجرا باید گردد. برخی پلاکارد های رنگی را که روی آن ها خواسته های کارگران مطرح شده است در فضا می چرخانند. هنوز برنامه رسماً آغاز نشده گروه های فشار دور میدان می چرخند. گاه ماشین‌های کمیته و سپاه هم چرخ می زنند . تعدادی وسط جمعیت سرودی از سعید سلطان پور را می خوانند:

عمری در کار عمری در کار

گاهی خسته گاهی بیمار

دست از داس دست از پتک بسته پینه

رنجت انبوه انبوه چون کوه کوه کینه

...

تصویر ناتمام ...

ادامه از صفحه ۱۶

بهمین یکی از کادرفه‌های سازمان که همیشه وظیفه برگزاری مراسم را دارد واز صدای پرطنین وسیمای تاثیر گذاری بر خوردار است، مراسم را آغاز می کند. صدای سرود پرطنین انتر ناسیونال در میدان می پیچد :

بر خیز ای داغ لعنت خورده دنیای فقر و زندگی بر خیز

وسپس سرود سازمان؛ جمعیت یک صدا می خوانند فضا از نوعی غرور و قدرت آکنده است . فرخ نگهدار دبیر اول سازمان سخنرانی خود را آغاز می کند. هم زمان فلاژهای جمهور اسلامی شروع به سنگ انداختن ودر گیر شدن با گروه انتظامی می کنند. رضی تابان آن همیشه عاشق سازمان جلو می دود تلاش می کند سپر فرخ شود ونگذارد سنگ به او اصابت کند؛ هرگز آن دست های گشاده و آن سینه سپر کرده او را فراموش نخواهم کرد؛ چهره ای که به خون نشست ودر کشتار های سال شصت هفت سرود خوان رو در روی رئیس‌های و پور محمدی‌ها ایستاد. هر گاه از او می نویسم اشگ امانم نمی دهد؛ سیمای همیشه خندان با آن دو چشم مهربان، راهم را می بندد.

تو زنده ای هرگز نمردی! نگاه کن در این لحظه حضور تو را با تمامی وجود حس می کنم .

حشمت رئیس‌ی در پائین جایگاه قدم می زند. مرتب می پرسد: " امروز روز کارگر است چرا باید اول فرخ سخن رانی کند؟ من نماینده کارگران در سازمانم! چه کسی این برنامه را نوشته است؟ "

" چه فرقی می کند، هر کس که می نوشت مسلم برای چنین مراسمی نفر اول سازمان را می نهاد. این اعلام موضع سازمان و احترام به کارگران است به شما به همه ما «؛ قبول نمی کند.

فشار زیاد تر شده گروه موسیقی لری آهنگ بسیار هیجان انگیزی را می نوازند و می خوانند. تعدادی شروع به رقصیدن کرده اند. فعال ترینشان حسین یکی از بچه های زنجان است؛ " رفیق جان آرام بگیر مگر نمی بینی چه معرکه ای است؟" همانطور که می رقصد و دست افشانی می کند: "نه! نه! این موسیقی بند استخوان‌های من را گسیخته است؛ استخوان روی استخوانم بند نمی شود! مگر در زندگی ما چند بار چنین جشنی اتفاق می افتد؛ این ساز مرده را هم به رقص می آورد!"

عاشق حسن با سازش در کنار سن ایستاده. چه شوری در این ساز نهفته است: " زحمتکش انسانا من فدائیم "

اخبار مرتب از اضافه شدن تعداد فلاژهای حزب الهی حکایت می کند: " دارند با چماق و چاقو حمله می کنند. ماشین سپاه و کمیته خودش حزب الله می آورد. چه باید کرد؟" تعدادی از انتظاماتی‌ها فشار می آورند: " بگذارید خوب ادبشان کنیم رقمی نیستند. " اما سیاست بر خورد نیست، تنها کنترل و آرام کردن است. مجید عبدالرحیم پور که مسئول برگزاری است مرتب مشورت می کند: " باید تمام کرد." در گیری اوج گرفته است صدای چند انفجار شنیده می شود و همه و فریاد: " نارنجک سه راهی به داخل جمعیت پرتاب کرده اند. ده ها نفر زخمی شده اند." جمعیت خشمگین اما پریشان است . مجید داد می زند: "تمام کنید!" بلند گو پایان مراسم را اعلام می کند. اما قبل از آن مردم در جنگ وگریز در حال ترک محوطه اند. زخمی ها بر زمین افتاده اند. ماشین های سپاه و کمیته دورتر ایستاده، نگاه می کنند. کمک نمی کنند. نارنجک اندازه خودی‌اند.

با سختی، مجروحان را به ماشین ها منتقل می کنند؛ یک دختر بچه کشته شده است! اکبر دوستدار صنایع از رفقای رهبری سخت مجروح شده، حال تعدادی از مجروحان وخیم است . بهت ونا باوری! دسته ای از حمله کنندگان خود را به سن رسانده اند با چماق و تیغ های موکت بری، همه چیز را داغون می کنند و به آتش می کشند. بچه های رهبری را خارج کرده اند؛ سر دسته یکی از گروه های فلاژ مجید را نشان می دهد: " حمله کنید او رهبرشان است !همزمان با رسیدن آنها، گروه ضربت سازمان نیز می رسد، تعدادی تصمیم به مقابله گرفته اند چاره ای نیست؛ دور مجید را می گیرند و بطرف حزب الله حمله می کنند.

جمعیت در حال فرارند! تعدادی از دختران را از پشت با چاقوهای موکت بری به شدت زخمی کرده اند. تمام خیابان آزادی وکوچه های اطراف مملو از کسانی است که مجبور به فرار شده اند. بسیاری از خانه‌ها دربهای خود را باز می کنند تا مردم به داخل بروند. آن شب بسیاری تا دیر وقت در آن خانه ها ماندند. اکثر بیمارانستان ها پر از مجروحان است. صد ها نفر!

رهبری سازمان از ساواکی‌ها، رنجبری‌ها، محافل سرمایه داری وزمین داران افراد نفوذی وواباش سخن می گوید. قرار نیست حکومت و خط امام چنین کند. هنوز رهبران، آن را بخشی از مبارزه طبقاتی تلقی می کنند. نمی خواهند و نمی توانند قبول کنند که این کار، سازمان یافته خود جمهوری اسلامی است.

دخترک کوچک کشته شده میترا صانعی نام دارد. اکبر دوستدار یک پای خود را از دست می دهد و رفیق سیروس صابری زاده نیز جزو کشته گان است. برخی از مجروحان جراثت های سنگین برداشته اند. تمام تجهیزات صوتی در اثر آتش سوزی از بین رفته اند. روزی که با نسیم دل انگیز «جشن اول ماه مه» آغاز شده بود، با طوفان تلخ و مرگ بار خاتمه می یابد. هیچ کس جوابگوی این حمله نمی شود. کسی دستگیر نمی گردد، آبی از آب تکان نمی خورد.

مهدوی کنی، جنتلمن شده توسط سازمان بعد ها چهره مشمئز کننده خود را نشان می دهد. حمایت از خط امام اعلام شده به فاجعه منجر می شود؛ بسیاری از رهبران، ها واعضای سازمان که در تدارک آن روز نقش داشتند، در کشتارهای سال‌های بعد، به خصوص در کشتار سال ۶۷ جان خود را از دست می دهند. بسیاری آواره از وطن؛ جنبش کارگری سرکوب و رهبران سندیکای کارگران در زندان.

نوشتم به عنوان یک خاطره از یک روز تاریخی از روزی که یکی از بزرگترین و شادترین جشن‌های کارگری بر گزار شده توسط یک سازمان چپ به آتش وخون کشیده شد. تنها خاطره ای ماند بس دور. تصویر نا تمام یک نسل! یک روز! یک جشن!

ایجاد تشکل‌های زنان ...

ادامه از صفحه ۹

برنامه‌ای که در پاسخ سوال اول بیان کردم، راهکار پیشنهادی من بود؛ اما طبعاً می‌توان راه‌کارهای دیگری را نیز پیدا کرد و پیشنهاد داد. همینطور برای تدوین برنامه باید داخل کشور را مدنظر داشت چون نگاه به خارج کشور فعالیت را از بعد واقعی به رسانه می‌کشاند. این خطر درباره فعالین زنان امروز بسیار جدی است چون طیف گسترده‌ای از فعالین مطرح جنبش زنان در خارج از مرزهای ایران زندگی می‌کنند و طبعاً شروع هر فعالیتی روی آنان نیز تاثیر دارد. این کار باعث غافل شدن فعالین داخلی نیز از بعد واقعی و میدانی فعالیت می‌شود.

همراهی و همکاری دوطرفه فعالین زنان با دیگر حوزه‌ها به قصد تعریف فعالیت مشترک می‌تواند زنان را از انزوا خارج کرده و با توجه به اینکه نیروی کمی در داخل کشور باقی مانده است، این همکاری می‌تواند علاوه بر موارد فوق به قدرتمند شدن جنبش زنان بیانجامد.



ترجمه از : رضا جاسکی

گذشته و حال ایران: چرا تاریخ چپ ایران پاک شده است؟

اسکندر صادقی بروجردی در گفتگو با پروانده آبراهامیان

توده مردم ایران امتحان کنم: نقش، عقلانیت و عدم عقلانیت، و ترکیب اجتماعی آنها. واضح است، این تئوری تأثیر زیادی در ایران نداشته است، روشنفکران دستگاه، به ویژه آنها که از انقلاب سال ۱۹۷۹ بهره‌مند شدند، همچنان مشغول سخنوری در مورد لوبون، و ظاهراً بی‌اعتنا به رود هستند. آنها ترجیح می‌دهند توده‌های مردم را به مثابه انبوهی خطرناک، به راحتی قابل فریفتن و اجیر "دست‌های پنهان خارجی" ببینند.

تر دکترای شما که در سال ۱۹۶۹ در دانشگاه کلمبیا از آن دفاع کردید، عنوان "مبانی اجتماعی سیاست ایران" را داشت، و اولین مطالعه جامعه‌شناختی و سیاسی از حزب توده ایران، شاید مهمترین سازمان سیاسی سوسیالیستی در تاریخ ایران، بود. چه چیزی شما را به کار بر روی حزب توده جلب کرد و شما در مورد تأثیر سیاسی و فرهنگی گسترده آن بر جامعه ایرانی چه یافتید؟

مطالعه مبانی اجتماعی حزب توده راه خوبی -شاید آن موقع تنها راه- برای مطالعه سیاست ایران از پایین بود، و تمرکز نه در سطح نخگان و دولت، بلکه بر مردم عادی که همواره "مورد قضاوت منفی ایندگان" قرار می‌گیرند- مکانیک‌ها، کارگران نفت، کارگران، دستفروشان، معلمان، خیاطان، زنان خانه‌دار، پرستاران، رانندگان کامیون، و مغازه‌داران قرار داشت. این مردم معمولی بودند که از نظر تاریخی تیول ویژه طبقه حاکم تلقی می‌شوند، اما با وجود همه تفاوت‌های مذهبی، قومی، تحصیلی، و جنسیتی، به حزب و اتحادیه‌های کارگری پیوستند، و در نتیجه گستاخانه در سیاست دولت مداخله نمودند. حزب توده در کاری که کرد منحصرنبرد بود. آن همچنین باقی می‌ماند.

شما یک وقایع‌نگار با پشتکار، و منتقد نقش مخرب امپریالیسم بریتانیا و آمریکا در طی قرون نوزدهم و بیستم بوده‌اید. این به ویژه در مورد کتاب اخیر شما، کودتا: ۱۹۵۲، سازمان سیا، و ریشه‌های روابط مدرن آمریکا-ایران صادق است. لطفاً می‌توانید توضیح دهید که چرا فکر کردید کتاب دیگری در مورد دوره سرنوشت‌ساز کودتای ۱۹۵۲ باید نوشته شود، و فکر می‌کردید چه چیزی در حکایت‌های قبلی ملی شدن شرکت نفت انگلیسی-ایرانی و سرنوشتی محمد مصدق به دست سازمان سیا- MI6 توسط کودتا نادیده گرفته شده بود؟

همان‌طور که شما گفتید، نوشته‌های زیادی در مورد بحران ملی شدن نفت، که در سال ۱۹۵۱ شروع و با کودتای ۱۹۵۲ به اوج خود رسید، منتشر شده بود- و بعضی از آنها با مصدق همدردی می‌کردند. اما، حتی غمخوارترین نوشته‌ها نیز برای توضیح فاجعه نهایی به شرق‌شناسی متوسل می‌شدند.

آورد که مرسوم مارکسیستی نتوانستند؟ رویکردهای

ای پی تامپسون به دلایلی-نه فقط برای مورخان ایرانی، بلکه برای مورخان مارکسیست در سراسر جهان- چهره برجسته‌ای بود. اول، او از بکارگرفتن تئوری عریض و گسترده برای دوره‌های طولانی تاریخی اجتناب نمود، و بیشتر به تاریخ تجربی علاقه داشت، دوم، او اهمیت فرهنگی و آگاهی در ایجاد طبقه را دریافت، در عین آنکه هنوز به اعتبار عوامل دیگری مانند اقتصاد توجه داشت.

او با به رسمیت شناختن این موضوع متوجه بود که خود فرهنگ، از جمله مذهب، ایستا نبوده بلکه دائماً به علت تغییرات اجتماعی در حال تحول است. سوم، او بر خلاف بسیاری از مورخان اجتماعی، حاضر به حذف سیاست از تاریخ نبود. چهارم، او برای خوانندگان هوشمند عادی می‌نوشت، و از اصطلاحات ویژه سیاسی، سخنان قلمبه سلمبه علمی، و سبک نگارش مبهم روشنفکری اجتناب می‌ورزید.

خیلی کوتاه، او مورخ مورخان، بود، خود را در دوره‌ای از زمان و مکان غرق می‌کرد، همه چیز مناسب آن دوره را می‌خواند، و سپس با یک کار قابل توجه، غنی از اطلاعات تجربی برمی‌گشت. روشنفکرانی چون احسان طبری و بیژن جزینی قبل از هر چیز انقلابی بودند، نه مورخانی که در یک دوره خاص تاریخی غوطه‌ور شوند. آنها نه وقت و نه امکان-و شاید نه تمایل- کاوش ژرفای تاریخ دنیوی را نداشتند.

تحقیقات شما در مورد توده مردم ایران تحت تأثیر جرج رود، عضو گروه تاریخ حزب کمونیست بریتانیا، و کار اصلی او پیرامون توده مردم در طی برخی از تحولات عمده سیاسی که معرف اروپای مدرن هستند، بود. در بکارگیری بینش رود در انقلابات مشروطه و اسلامی، شما به مقابله با کدام تصورات غلط پرداختید؟

رود سه کمک مهم کرد: اول، او اهمیت نقش عامه مردم را در تاریخ اروپا تشخیص داد؛ دوم، او به مقابله با نظریه گوستاو لوبون که عامه مردم را "غیرمنطقی" و "عوالم‌الناس خطرناک" می‌دانست، پرداخت؛ سوم، او به وضوح "چهره‌های" متفاوت عامه مردم-ترکیب اجتماعی آنان- را به تصویر کشید. من در یک تابستان با گوش دادن به درس او در نیویورک، این فکر به ذهنم خطور کرد که چقدر کار او مناسب ایران است. در واقع، عامه مردم نقش مهمتری در ایران نسبت به تاریخ اروپا داشتند- در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۹-۱۹۰۶، در جنبش کارگری ۱۹۴۶-۱۹۴۱، در مبارزات ملی شدن نفت ۱۹۵۲-۱۹۵۱، و البته در انقلاب ایران ۱۹۷۹-۱۹۷۷. من تلاش نمودم سه یافته اصلی او را بر

لطفاً می‌توانید برای خوانندگانی که با کار شما آشنا نیستند به طور خلاصه در مورد زندگی و این که چه چیزی منجر به آن شد که به مطالعه تاریخ مدرن ایران بپردازید، صحبت کنید؟

من متولد تهران ام. سه کلاس اول را در نزدیکی خودمان در مدرسه مهر گذراندم، سپس به مدرسه شبانه‌روزی در انگلیس فرستاده شدم. آن موقع مصادف با سال‌های پرسروصدای ملی شدن صنعت نفت بود، بنابراین خانواده من درست مانند اکثر مردم دیگر بشدت مجذوب سیاست بودند و هر شب به اخبار رادیو گوش می‌دادند - همان کاری که من در تعطیلات تابستانی در ایران انجام می‌دادم. در آخرین سال مدرسه شبانه‌روزی، معلم ما، مرا با نوشته‌های ار.اچ. تونی و کریستوفر هیل آشنا کرد. من نمی‌دانم عقیده سیاسی وی چه بود، اما سلیقه بی‌عیب و نقصی داشت.

در دانشگاه تاریخ اروپا را نزد کیت توماس، یکی از شاگردان سابق کریستوفر هیل خواندم. من از طریق او با مورخانی که در ارتباط با نشریه "گذشته و حال" بودند، مانند جرج رود، اریک هابسبام، لورنس استون، ای پی تامپسون، ویکتور کیرنان، برایان مینینگ و رادنی هیلتون آشنا شدم.

به هنگام فارغ‌التحصیلی، من می‌خواستم به مطالعه ایران مدرن بپردازم، اما در آن زمان دانشگاه‌های بریتانیا تاریخ معاصر را به عنوان یک رشته به رسمیت نمی‌شناختند. از این رو من برای دانشکده علوم سیاسی در امریکای شمالی تقاضا کردم، بدون آنکه متوجه باشم که چنین دانشکده‌هایی منحصراً به چگونگی "مدرنیزه" کردن جوامع، و اینکه چگونه جهان را برای منافع ایالات متحده امن سازند علاقه داشتند. از آنجا که من علاقه‌ای به هیچ کدام از این دو مسأله نداشتم، علاقه خودم برای کاوش ایران مدرن را، با ذره‌بین "گذشته و حال" دنبال نمودم.

در حالی که مارکسیست‌هایی چون احسان طبری و بیژن جزینی از ماتریالیسم تاریخی برای توضیح ماهیت و یوایی توسعه اقتصادی و سیاسی ایران استفاده نمودند، شاید شناخته‌ترین کتاب شما "ایران بین دو انقلاب" (۱۹۸۲)، حداقل بخش، بر پایه سبک ای پی تامپسون و این بحث که "طبقه یک چیز نیست، آن یک اتفاق است" تنظیم شده است. فکر می‌کنید تامپسون چه چیزی برای مطالعه تاریخ ایران به ارمغان

گذشته و حال ایران ...

ادامه از صفحه ۱۸

آن‌ها بی‌وقفه تکرار می‌کردند که انگلستان و ایالات متحده توافق معقولی، بشمول پذیرش ملی کردن نفت، ارائه کردند، اما مصدق به خاطر کاستی‌های شخصی و فرهنگی قادر به پذیرش آن‌ها نبود. او به طور بیرحمانه‌ای چون "غیرمنطقی"، "کودک‌مانند"، "زن‌نما"، "خسته‌کننده"، "غیرعادی"، "متعصب"، "یک روبسپیر"، "یک فرانکشتاین"، و عوام‌فریبی که عقده شیعی شهادت داشت، ترسیم شده بود. این آثار متعارف دو ریزه‌کاری مهم را نادیده می‌گرفتند و البته، شیطان در جزئیات نهفته است. اول، انگلستان و ایالات متحده مایل بودند "اصل ملی شدن" را تا زمانی که این اصل در عمل به اجرا گذاشته نمی‌شد و صنعت نفت به صورتی پایدار خارج از دست ایران باقی، و در عوض همچنان در "کنترل" محکم شرکت‌های نفتی غربی قرار داشت، بپذیرند. در واقع، پس از کودتا، این شرکت‌ها در قالب کنسرسیوم نفت کنترل کامل را کسب نمودند. دوم، انگلستان حاضر به پذیرش هر گونه "گرامتی" براساس ارزش واقعی تأسیسات نفتی در سال ۱۹۵۲ نبود. آن در عوض، به فکر یک مبلغ "نجومی" بر اساس سودهای پیش‌بینی شده که تا آخر قرن تمدید می‌شد، بود.

از نظر فنی، مصدق هرگز هیچ پیشنهاد نهایی را "رد نکرد". او صرفاً تقاضای روشن شدن نحوه محاسبه غرامت - بر پایه ارزش فعلی یا سودهای آینده - را می‌نمود. دولت این‌ها را حاضر به روشن کردن آن نبود. همه این تاریخچه‌ها این مسأله "جزیی" را نادیده می‌گرفتند. امریکایی‌ها به همان اندازه انگلیسی‌ها مایل به جلوگیری از ملی کردن موفقیت‌آمیز بودند. در هر حال، یک عمل موفقیت‌آمیز می‌توانست به یک نمونه بد در جایی دیگر، به ویژه در عراق، عربستان سعودی، کشورهای خلیج فارس، و ونزوئلا بدل شود.

این واقعیت اشکار، که امریکایی‌ها به همان اندازه در معرض خطر بودند که انگلیسی‌ها، همواره در تاریخچه‌های کودتا نادیده گرفته می‌شود. در عوض، محققین امریکایی ترجیح می‌دهند که کودتا را مستقیماً در متن جنگ سرد قرار دهند و نه در متن شمال و جنوب یا مبارزات ضداستعماری یا امپریالیسم. جنگ سرد توجه خوبی برای تقریباً هر چیزی، حتی انداختن مادر بزرگ یکی به زیر اتوبوس نیز می‌باشد.

به نظر شما چرا در سال‌های اخیراً برای احیای یک روایت رویزونیستی از کودتا، به منظور به حداقل رساندن نقش سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا-ایالات متحده، تلاش می‌شود، که در عوض، سهم عمده سرزنش برای سرنگونی مصدق را متوجه بازیکران داخلی، از جمله خود مصدق، می‌کند؟

حمله به مصدق از جهات مختلف صورت می‌گیرد. سلطنت‌طلبان به دلایل روشنی حمله می‌کنند، اما به طور تعجب‌آوری تلاش می‌کنند که کودتا را نه به افسرانی که توسط سازمان سیا-MI6 سازماندهی شده بودند، بلکه به روحانیونی چون آیت‌الله بهبهانی و کاشانی پیوند دهند. درست

مثل اینکه آن‌ها می‌خواهند "اعتبار" به اصطلاح "قیام شاه-مردم" را به دیگران منتقل کنند. این از میزان عدم محبوبیت کودتا سخن می‌گوید.

اسلام‌گرایان نیز به سهم خویش، دلایل ایدئولوژیکی خود را برای تضعیف مصدق دارند. به هر حال، او یک ملی‌گرای ناسیونالیست، که حاضر به بهره‌برداری از دین در سیاست نشد و یک محصول قسم‌خورده روشنگری -مخالف دین‌گرایان- بود. به علاوه، برخی از روشنفکران جوان که در جمهوری اسلامی پرورش یافته‌اند، شیفته بازار آزاد و تجارت آزادی که از سوی نومحافظه‌کاران و نتولیبرال‌ها حمایت می‌شود، هستند. نفت برای آن‌ها یک منبع مستقل و باارزش طبیعی نیست بلکه "مصیبتی" است که یک حکومت خودکامه را تأمین مالی می‌کند. به نظر می‌رسد که آن‌ها به کل مبارزه ملی کردن نفت به عنوان چیزی گمراه‌کننده و ازمد افتاده نگاه می‌کنند.

شما در خمینیسیم (۱۹۹۳)، استدلال می‌کنید که باید ایدئولوژی آیت‌الله روح‌الله خمینی و جنبش تحت رهبری او را مانند شکلی از پوپولیسم جهان‌سومی درک نمود. این تفسیر با روایت غالب در رسانه‌های غربی، که اغلب انقلاب ایران را به عنوان یک واکنش تبارگرایانه، افراطی، بنیادگرایانه بر علیه مدرن‌سازی در نظر می‌گیرند، مغایرت دارد.

در اینجا، شما به اثر ریچارد هوفستادِر، که مقاله معروف "روش پارانویدی در سیاست امریکا" استاد می‌کنید که در سال‌های اخیر به صحنه بازگشته است. با نگاه به گذشته، چگونه به سهم خود در بحث مربوط به "خمینیسیم" می‌نگرید، و تاریخ پوپولیسم آمریکا و ایران چه صفات مشترکی دارند؟

جنبش خمینی، در اوج انقلاب، شامل طیف گسترده‌ای از عناصر سیاسی بود. خود خمینی و نزدیک‌ترین شاگردانش مانند آیت‌الله بهشتی، متوجه شدند که برای پایین کشیدن شاه نیاز به سخن گفتن از سوی مستضعفان دارند. بنابراین، آن‌ها به زبان پوپولیسم رادیکال متوسل شدند. اما، جنبش ضد شاه شامل نیروهای دیگری که از نظر اقتصادی محافظه‌کار و حتی ارتجاعی بودند-عناصری که بازار و خرده بورژوازی را نمایندگی می‌کردند، نیز می‌شد. در سال‌های آخر عمر خمینی، و حتی بیشتر پس از مرگ وی، این عناصر محافظه‌کار جسورتر گشته‌اند.

بنابراین، ما در حال حاضر جمهوری داریم که همچنان شعارهای پوپولیستی رادیکال می‌دهد، اما قلباً به دنبال سیاست‌های اجتماعی اقتصادی محافظه‌کارانه است. برای نمونه، رژیم حکم داده است که اصلاحات ارضی نباید مالکیت را محدود کند، زیرا چنین محدودیت‌هایی حقوق مقدس مالکیت خصوصی که در شریعت مندرج شده‌اند را نقض می‌کند. پوپولیسم در ایران چیزهای مشترک زیادی با پوپولیست‌های دیگر مناطق دنیا دارد. آن از بیرون به نظر

رادیکال می‌رسد، اما هسته‌اش محافظه‌کار است. تفاوت آشکار بین پوپولیسم امروزی در ایالات متحده و ایران این است که اولی تهدیدی برای کل سیاره است، و دومی عمدتاً ضرر بیشتری به مردم خودش می‌زند.

شما هم‌اکنون در روند یک تحقیق جدید برای کتابی در مورد انقلاب ۱۹۷۹ ایران هستید. به نظر شما سهم چپ رادیکال در انقلاب چه بود؟ در بسیاری از تحقیقات نقش آن اغراق‌آمیز بوده و یا کلاً نادیده گرفته شده، و آن همچنان به صورت یک مسأله قطبی وجود دارد.

چپ نو نقش غیر مستقیم اما با این حال مهمی در انقلاب داشت. جنبش چریکی، به ویژه فدایی مارکسیست، در سراسر اوایل دهه ۱۹۷۰ روحیه مقاومت و این اعتقاد که رژیم با وجود پول نفت و تعهدات نظامی دارای نقطه ضعف بود، را زنده نگه داشت. در حالی که چپ قدیم-به ویژه بعد از دهه ۱۹۴۰- این درک مهم که شهروندان دارای حقوق اجتماعی و اقتصادی مسلمان هستند را در فرهنگ سیاسی کم کم القاء نمود. شعار اصلی حزب توده: "نان برای همه، مسکن برای همه، آموزش برای همه" بود.

علاوه بر این، چپ اسلامی، به ویژه علی شریعتی، بسیار متأثر از مارکسیست‌های اروپایی دهه ۱۹۶۰ بود. هیچ‌کس نمی‌تواند اسلام رادیکال را بدون ارجاع مستقیم به مارکسیسم غربی تجزیه و تحلیل نماید. به هر حال، به درستی شریعتی به عنوان "ایدئولوگ" انقلاب اسلامی توصیف شده بود.

چه تفسیری در مورد این انتقاد که هم به حزب توده و هم چریک‌های فدایی ایران (شاخه اکثریت) می‌شود، این که آن‌ها "ازادی‌های بورژوا لیبرال" را در محراب "ضد امپریالیسم" قربانی نمودند، و با این کار، راه را برای تثبیت اقتدار جمهوری اسلامی در دهه ۱۹۸۰ بازکردند، دارید؟

در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ تقریباً همه گروه‌های سیاسی- به استثنای سلطنت‌طلبان-از انقلاب و جمهوری اسلامی پشتیبانی کردند. سازمان‌های مختلف در زمان‌های مختلف و به خاطر مسائل متفاوتی به اپوزیسیون رفتند. حزب توده و اکثریت فدایی در سال ۱۹۸۲ وقتی که رژیم تصمیم سرنوشته‌ساز و فاجعه‌آور کشاندن جنگ به داخل خاک عراق را گرفت، پس از آنکه آن کشور را از ایران بیرون کرده بود، به اپوزیسیون رفتند. جنگ دیگر دفاع ملی نبود.

بسیاری از انتقاداتی که متوجه چپ برای حمایت از رژیم می‌شود، از سوی "لیبرال‌های" اسلامی مطرح می‌گردد که خود نه تنها از رژیم حمایت کردند بلکه بخش جدایی‌ناپذیری از رژیم بودند. به هر حال، بازرگان نخست‌وزیر خمینی بود، به قانون اساسی رأی داد،

...

ادامه در صفحه ۲۰

گذشته و حال ایران ...

ادامه از صفحه ۱۹

و زمانی که ارتش از مرز عراق گذشت، سکوت اختیار کرد. می‌توان برای این که چپ باید از خمینی دوری جست و از اهداف سکولار مترقیانه دفاع می‌نمود استدلال کرد-به عبارت دیگر، اتحاد با جبهه ملی لیبرال. این خطی بود که توسط برخی از رهبران حزب توده در پیش گرفته شد. اما آن‌ها با این واقعیت ساده که جبهه ملی خیلی سریع خود را به خمینی تسلیم کردند، تضعیف شدند.

شما در مقاله خود "چرا جمهوری اسلامی باقی مانده است" (۲۰۰۹)، دلایل استقامت رژیم تحت رهبری روحانیت و ثبات نسبی آن بعد از سال ۱۹۷۹ را پوپولیسم اقتصادی و اجتماعی و روش‌های رفاهی حکومت که متعاقباً به نفع بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم برقرار شد، طرح کرده‌اید. اکنون ما شاهد قطع پاران و خواسته خصوصی‌سازی (هر چند که این امر اغلب به شکل رفیق‌بازی و شیوه‌های رانت‌جویی دیده می‌شود) هستیم، آیا فکر می‌کنید پیمان اجتماعی که شما ترسیم نمودید، در معرض خطر قرار دارد؟

اقتصاددانان هوادار اجماع واشنگتن علاقه به انتقاد از رژیم برای به هدر دادن منابع گسترده برای رفاه و رایانه-برای مواد غذایی، مسکن، آموزش، زیرساخت، امور پزشکی و جانبازان- دارند. این رایانه‌ها ممکن است از نظر مالی غیرمعقول باشند، اما از نظر سیاسی معقول هستند-انها پیوند مهم بین دولت و جامعه، به ویژه با طبقات فقیر را ایجاد کرده‌اند.

اقتصاددانان مرگ قریب‌الوقوع رژیم را تقریباً به محض اینکه آن در فوریه سال ۱۹۷۹ تأسیس شد، پیش‌بینی کردند. دلیل اصلی اینکه این پیش‌بینی درست از آب در نیامد دقیقاً به خاطر آن بود که رژیم یک دولت رفاه نسبتاً جامع را ایجاد کرد. تغییر تدریجی اما استوار به سوی راست در سال‌های اخیر به طور طبیعی این دولت رفاه را فرسوده نموده، و در نتیجه پایه اجتماعی رژیم را تضعیف می‌کند.

چشم‌انداز رسیدن برای یک ایران دموکراتیک‌تر، فراگیرتر، و از نظر اقتصادی عادلانه‌تر در دوران ترامپ چیست؟ با در نظر گرفتن رئیس جمهور آمریکا و دولت وی که شمشیر را از رو بسته است، وظیفه دموکراتیک و سیاسی ما به عنوان دانشجویان رشته تاریخ و سیاست ایران چیست؟

پرسش شما دو موضوع جداگانه را مطرح می‌کند: ترامپ، و پویایی درونی داخل ایران.

ترامپ از درون فریبکاری است که با لفاظی می‌خواهد محصول به‌خصوصی را به فروش رساند. او در طی مبارزه انتخابی خود دوست داشت ایران و توافق هسته‌ای را درهم بکوبد زیرا فکر می‌کرد که می‌تواند از این طریق رأی جمع کند و حمایت نتانیاهو را کسب نماید. او دیگر نیازی به حمایت آن‌ها ندارد. اما اکنون این خطر وجود دارد که اگر وعده‌های اقتصادی وی بر باد روند، ممکن است او مصلحت را در تعیین یک دشمن خارجی بیابد. ایران می‌تواند تبدیل به چنین هدفی گردد. این اتفاقی نیست که جناح راست پوپولیست در سراسر جهان به محض آنکه وعده‌های اقتصادی‌شان بر باد می‌روند، به دنبال دشمنان خارجی می‌گردند.

اگر ایران به چنین هدفی بدل نگردد، مسیر داخلی و طبیعی‌ش آن را به یک عرصه جدید می‌برد. بعد از دهه ۱۹۶۰ گفتمان غالب سیاسی اسلام، اصالت، بومی‌گرایی و "بازگشت به خویش" و ریشه‌ها بوده است. چنین گفتمان‌هایی منجر به بن‌بست کنونی شده است که در آن اصلاحات متوقف و جناح راست غلبه نموده است.

نسل جدیدی که پس از انقلاب به دنیا آمده‌اند کمتر علاقه‌ای برای یافتن این ریشه‌ها دارند-و آن‌ها در عوض علاقه به اصلاحات معناداری که از حقوق فردی و همچنین اجتماعی و اقتصادی محافظت می‌کنند، دارند. برای چنین کاری، آن‌ها نیاکان خود در انقلاب ۱۹۰۹-۱۹۰۶ مشروطه را کشف می‌کنند که برای زمان حال حرف‌های بیشتری برای گفتن دارند-بسیار بیشتر از جستجوی بی‌هدف برای ریشه‌های مبهم.

برگرفته از ژاکوبین

این گفتگو در بیست آوریل ۲۰۱۷ در سایت ژاکوبین منتشر شد.

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v :دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۳۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

بولتن کارگری شماره ۱۸۲

تحلیل هفته: اعتلای جنبش کارگری علیه جبهه سرمایه در ایران

از تجربه دیگران: نقش فدراسیون اتحادیه های کارگری در گفتمان اجتماعی ۸

حوادث کار: ادامه حوادث کار به بهای به یغما رفتن زندگی کارگران

دیگر کشورها: «۲۷ آوریل» فصلی نو در مبارزه سندیکایی اسپانیا

از جهان کار: اهمیت روز کارگر، اتحادیه ها و آینده دموکراسی امریکائی

روز جهانی کارگر: خاطره ای از روز جهانی کارگر در ایران

تشکل ها: - بیانیه سه تشکل مستقل در رابطه با روز جهانی کارگر - چنین وضعیتی قابل تحمل نخواهد بود

- بیانیه ۶ تشکل مستقل در رابطه با روز جهانی کارگر - مبارزه کارگران، متحد و تعیین کننده پیش خواهد رفت

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com